



اگر جهانیاں شکست بخورند؟

محمد اسماعیل (یون،

ترجمہی مصطفیٰ (عمرزی،

به نام آفریده گاربی هستا



# اگر جهانیان شکست بخورند؟

(مجموعه‌ی سیاسی- اجتماعی)

نویسنده:

محمد اسماعیل یون

مترجم:

مصطفی عمرزی

چاپ اول

۱۳۹۴ شمسی

## مشخصات کتاب

نام	: اگر جهانیان شکست بخورند؟
نویسنده	: محمد اسماعیل یون
مترجم	: مصطفی عمرزی
تایپ و تصحیح	: م.ع
دیزاین و طراحی جلد	: م.ع
شمار صفحات	: ۱۱۸
زبان	: دری افغانی
تیراژ	: ۱۰۰۰ جلد
ناشر	: انجمن نشر دانش
نوبت نشر	: اول
سال	: ۱۳۹۴ شمسی

حق نشر برای صاحب اثر، محفوظ است!

## در صفحات این کتاب

### صفحه

۱	- اگر جهانیان شکست بخورند؟ (مقدمه‌ی مترجم).....
۵	- نوشه‌های سیاسی و اجتماعی.....
۹	- القاعده در افغانستان و الفایده در پاکستان.....
۱۶	- آتش زدن مکاتب، آتش زدن زنده گی است.....
۲۰	- احمدی نژاد و تحریک نژادی.....
۲۴	- اگر جهانیان شکست بخورند؟.....
۳۴	- باور به افغانان.....
۴۵	- بنابراین، چه خواهد شد؟.....
۴۹	- سیاسیون بیمار و ادویه جات تاریخ گذشته.....
۵۵	- سیاهپوستی در آستانه‌ی کاخ سفید.....
۵۹	- ضرورت حضور قانونی نیرو های بین المللی.....
۶۷	- فرهنگ شکایات.....
۷۲	- فقر، منشای مشکلات است.....
۷۷	- محکمه، خود قابل محاکمه است.....
۸۳	- هفتم و هشتم، دو روی یک غم.....
۸۹	- یک کرسی ریاست و یک درجن نامزد.....
۹۳	- بُرش چهارتراش.....
۹۶	- مرد چُست و کار های سُست.....
۱۱۲	- معرفی مصطفی عمرزی.....

## اگر جهانیان شکست بخورند؟ (مقدمه‌ی مترجم)

حضور جامعه‌ی جهانی در افغانستان، شانس دیگری بود که به اساس رویداد یازدهم سپتامبر، ما را در برگرفت. افغانزمین فراموش شده از رنگارنگی و تنوع جامعه‌ی جهانی برخوردار می‌شود. افغانانی که با حسرت، موجودات دنیای ماورای حس خارجی را از ورای حکایات و روایات، تصور کرده بودند، آنان را در کنار خویش یافتد.

اما مسرت و شادمانی ناشی از حضور مهمانان ناخوانده، مردم قانع و صبور ما را فریب می‌دهد. آنان با دلخوشی ای که از بهر تنفس آزاد یافته بودند، از تفکر و تدبیر نیک، غافل می‌شوند. آنان دوستان خارجی را که برای هراس از ایدیالوژی‌های زاده‌ی سیاست‌های خود شان، ما را یاد کرده بودند، آزاد می‌گذارند. این مجوز، رفته رفته دوستان خارجی را وامی دارد با دست آویز‌هایی اهمال بورزنده که به نام حقوق زن، آزادی بیان و غیره، افغانستان را به گونه‌ای آراستند که دلخواه خود شان بود.

برنامه‌ها، آرایش‌ها و سیاست‌های پُر نوسان خارجی، افغانستان ما را پس از ده سال، اما به سوی پرتگاهی می‌کشانند که خواسته بودند با ریسمان یازدهم سپتامبر، نجات بخشنند. معنی بهتر این سطور این است که کورخوانی و غلط فهمی جامعه‌ی بین‌المللی باعث شدند پس از ده

سال نیز در هراس باشیم که همچنان با زنده‌گی و خانمان ما، قمار می‌زنند؟

مردم در دمند ما که با قناعت و صبوری کوشیده بودند از فوران خشم خود بر ضد نیرو‌های خارجی، جلوگیری کنند، اکنون مشاهده می‌کنند که در هیاهوی چهل و دو ملیت (حضور ۴۲ کشور خارجی در افغانستان)، بدون توجه به اساسات و اصولی که آن‌ها را حقوق بشر، حقوق زن، آزادی و احترام به ارزش‌های انسانی و سرزمینی دیگران می‌دانند، همچنان با سیاهکاران و ددمنشان تنظیمی، گویا برای سعادت ملت افغان، برنامه‌ریزی می‌کنند.

چه مضمون و جای افسوس که در ده سال، از مطرح ترین موضوعات مورد علاقه‌ی خارجی، حضور تفنگسالاران و جنگسالارانی بود که کابینه‌ی رییس جمهوری کرزی را اباشتہ بودند. دوستان خارجی با هر وسیله و از هر دریچه، نام‌ها و تصاویر آنان را برجسته می‌کردند.

اگر از صد‌ها ناهمجاري دیگر بگذریم که در هیجان آزادی‌های پس از طالبان، دولت سازی و بیرون رفت از انزوا به وجود آمدند، حضور یک سوم دنیا در افغانستان نتوانست حداقل به جای آن همه پروژه‌های مور و ملخ مانند عمرانی، رسانه‌یی و غیره، یک منبع مهم اقتصادی، چون احداث نیروگاه برق یا سد آب بیافریند تا کم از کم مانع هدر رفتن آن بخشی از سرمایه‌های سرزمین خویش می‌بودیم که با سخاوت حاتم طایی، به کشورهای همسایه می‌روند و بارز ترین

نتیجه اش، دریافت القاعده، گروه‌های آدمکش و انجمان‌های تفرقه افگن است.

اگر از تمام ملاحظات بگذریم و تنها به قناعت مردم صبور ما به حضور جامعه‌ی جهانی توجه کنیم، می‌بینیم که این بندۀ گان خدا (ج) در کمال ناراحتی هراسان اند که «اگر جهانیان شکست بخورند؟»، ره به کجا خواهیم برد؛ زیرا مردم در دمند ما می‌دانند که دست آورد های جامعه‌ی جهانی، ارمغان مهمن و داشته‌های اقتصادی بزرگ و خودکفایی در پی نداشتند.

افغانان با کمال شگفتی مشاهده می‌کنند که محتوای خشن ترین متون انتقادی و نکوهش نامه‌های خارجیانی که گریبانگیر جنگسالاران و تفنگسالاران گذشته بود، خط خورده است.

کتاب «اگر جهانیان شکست بخورند؟» به پرسش‌ها و اندیشه‌هایی پاسخ می‌دهد که مقداری هم ریشه در نابسامانی های گذشته دارند، اما بخش دیگر، شامل کارنامه‌ی ده ساله‌ی جامعه‌ی جهانی و جامعه‌ی افغانی می‌شود.

دروномایه‌ی این کتاب با ژرفنگری و موشکافی، در حالی که روی موارد مورد توجه ما انگشت می‌نهد، از ارائه‌ی پاسخ غافل نیست. چنین نمونه‌هایی که راهبر باشند، در نقد نویسی کنونی افغانی، خیلی کم، یافت می‌شوند.

این کتاب، مجموعه‌ی نوشته‌هایی است که با دو رویکرد اجتماعی و سیاسی و با توجه محوری بر حضور جامعه‌ی جهانی، ما را به اندیشه و

دقت بیشتر بر مسایلی می کشاند که در ظاهر، جزو گفتمان معمولی مردم نیز اند، ولی اهمیت آن ها، زمانی آشکار می شود که متوجه می شویم وقتی در دستگاه تجزیه و تحلیل عقلانی قرار بگیرند، چه قدر مهم، تاثیرگذار و حاد بوده اند.

### مصطفی «عمرزی»

۱۳۹۰/۱۱/۴ خورشیدی

کارته‌ی آریانا؛ کابل - افغانستان

## نوشته‌های سیاسی و اجتماعی

این مجموعه، گزیده‌ی آن نوشته‌های سیاسی و اجتماعی ام است که در چند سال اخیر و روی مسایل گوناگون نوشته‌ام. البته شامل تمام نوشته‌های سیاسی و اجتماعی ام نمی‌شود. دو مجموعه‌ی دیگر چنین نوشته‌هاییم: «قر فرهنگی» و «افغانستان در پیچ و خم سیاست» نیز از بیست سال بدین سو درباره‌ی موضوعات مختلف سیاسی، اجتماعی و روی بعضی مسایل فرهنگی، انتشار یافته‌اند.

هر نگارشی، محصول زمان و اوضاع خود است. افزون بر این، نوشته‌های دیگری نیز دارم که یک یا دو مجموعه‌ی ویژه‌ی می‌شوند، ولی زمان هنوز هم اجازه نمی‌دهد آن را ها منتشر کنم.

نگارش‌های سیاسی، عوارض جانبی زیادی دارند؛ یکی را آزرده می‌سازند و ده تن را خرسند یا هم ده تن را آزرده می‌سازند و یکی شادمان می‌شود.

نگارش‌هایی که در این مجموعه مشاهده می‌کنید، عاری از عوارض و خطرات نیستند. نوشته‌های این مجموعه، بیشتر شامل آن تخلیقات من اند که در جریان چهار یا پنج سال گذشته، به نام خود یا با نام مستعار منتشر کرده‌اند. بعضی در نشریه‌های چاپی و اینترنتی منتشر شده‌اند؛ ولی اکثر آن‌ها در نشریه‌ی «قلمواں» که بیشتر به نشر نوشته‌های سیاسی و اجتماعی می‌پرداخت، انتشار می‌یابند.

بعضی نوشه‌هایم را نظر به ملاحظات روز، با نام‌های مستعار منتشر می‌کردم؛ زیرا موافق مزاج شماری افراد و تنظیم‌ها نبودند. دیگر این که دوست نداشتم چند نوشه‌ام با نام خودم و همه در یک شماره‌ی نشریه‌ی «قلموال»، منتشر شوند.

اکنون که این نوشه‌ها برای بار دوم و به شکل یک مجموعه‌ی ویژه، انتشار می‌یابند، امکان دارد بعضی را خوش و شماری را ناخوش بسازند.

نویسنده نباید نوشه‌هایش را به اساس مزاج کسی عیار کند. وظیفه‌ی اوست آن‌ها را مطابق موقع بنویسد. این که کسی با خوانش واقعیت‌ها، آزرده می‌شود یا خرسند، کار خودش است. نویسنده باید واقعیت‌ها را ترجیح دهد؛ نه اشخاص و گروه‌ها را.

می‌گویند ارستو، انتقاد زیادی بالای استادش، افلاتون، می‌کرد. او پرسش‌های زیادی را جلو استادش قرار می‌داد. کسی برایش می‌گوید که استادت آزرده می‌شود! بسیار مpers. ولی ارستو در پاسخ می‌گوید: «افلاتون، عزیز است، اما حقیقت، عزیزتر!»

در نوشه‌های من، گاه نام اشخاصی آورده می‌شود که هرگز به معنی دشمنی و کینه‌ی شخصی من با آنان نیست. حرف از واقعیت‌ها و حقایق است.

رویداد‌ها به گونه‌ای واقع شده‌اند که تمام کشور را احتوا می‌کنند. زیان آن‌ها، تمام یا اکثر هموطنان را آسیب رسانده‌اند. بنابراین، اگر به اثر کردار سیاسی و اجتماعی شخص یا گروهی، تمام کشور زیانمند می‌

شود، مرتكبان نباید معاف شوند! آنان باید منتظر خشم و اعتراض مردم باشند. آیا منطقی است کسانی که به شهر های خورد، بزرگ و خانه ها آتش افگنده اند، موقع استقبال داشته باشند؟

نوشته هایم، محصول اندوه و اندیشه هایم هستند. من این نوشته ها را به نیت تصویر آلام مردمم نوشته ام که آن قدر ناتوان و بی یاورند که نمی توانند درد ها و مصایب خویش را بُلند کنند؛ نه فقط فضای شان مکدر است، بل میخ های سکوت را بر زبان آنان می کویند.

بدن ملت من، چنان درونکوب شده است که جراحت ها دارد، ولی آشکار نیستند. من با این مردم درونکوب شده، یک جا زیسته ام و درد کشیده ام. درد ها و آلام آنان را خوب می دانم. من با سرمایه‌ی مردم مظلوم ما آموزش یافته ام. این مردم بالای من حق دارند تا با قلمم، حساب و کتاب هر روز و هر لحظه‌ی خویش را بدهم.

اگر قلمم را برای حفظ زنده گی، مستور کنم، مردم ما شکوه نخواهند کرد که چنان در دریای غم غرق بودیم که حتی صدای ما بیرون نمی رفت، اما تویی که شاهد بودی، اگر توان نداشتی دشمنان خودی و بیگانه را طرد کنی، حداقل می توانستی با قلمت، رنج ها و غم های ما را بنویسی تا برای نسل های آینده انتباہ باشند.

نوشته های این مجموعه را به اساس وجودان و مسؤولیت تقدیم می کنم. با نشر چنین احساساتی، ممکن حیاط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ام، تنگ تر شوند؛ حتی امکان دارد با تهدیدات مهیب و خطراتی رو به رو

شوم؛ اما وقتی نفع ملت و خواسته‌هایش مطرح باشند، انسان متعهد،  
اهمیتی به زنده‌گی قایل نمی‌شود.

من تمام سد‌ها، تهدیدات، خطرات و زیان‌ها را تصور کرده‌ام. با  
وجود آن‌ها هم، برای مردم مظلوم و قربانی خویش، حاضر به هرگونه  
ایثار استم. شاعری چه خوب می‌سراید:

پر ماته کبنتی سپوریم، توپانونه مې په مخکې  
در کشتی شکسته نشسته ام و طوفان‌ها در جلوم  
پر دې لاره یې بیایم، که وم وم که نه وم نه وم  
در این راه می‌روم، اگر بودم هستم، گر نبودم نیستم

محمد اسماعیل «یون»

۲۱ دلو سال ۱۳۸۷ خورشیدی

کابل - افغانستان

## «القاعدہ» در افغانستان و «الفایدہ» در پاکستان

یادآوری:

این مقاله نیز در شماره ۲-۱۳۸۷ شمسی نشریه‌ی «قلمروال»، به نظر رسیده است.

\*\*\*

نژدیک به یک و نیم دهه می‌شود که در جهان، بازار نوی به نام «القاعدہ»، گشوده شده است. این بازار در هر کجایی باز شده، ولی هوشیار کسی است که در این بازار سیاه، سکه‌های ناچل را مروج ساخته و زر های بی‌بها را قیمت ببخشد؛ سفید را سیاه و سیاه را به سفیدی مبدل کند.

بخش بزرگ بازار القاعدہ در افغانستان گشوده شده است، ولی افغانان، نه فروشنده استند و نه خریدار. کالا را مردمان دیگری می‌آورند و بالای دیگران به فروش می‌رسانند. داد و ستد از دیگران است، ولی زمین افغانان را مانند یک منطقه‌ی آزاد، از آن خود کرده‌اند. مقدار معین محصول باید به صاحب زمین برسد، ولی این بازار، محصولی نمی‌پردازد. امریکایی‌ها به گونه‌ای و اروپاییان به گونه‌ی دیگر بهره‌می‌برند. روسان به رنگی، ایرانیان به نحوی و پاکستان از مفاد هم مفاد می‌گیرد. حاصل دست چین شده‌ی مفاد به پاکستان، روانه می‌شود.

اگر بازار باز القاعدہ در افغانستان نبود و امریکایی‌ها هیچگاه کالا‌های خویش را در این جا نمی‌فروختند، برای روسان نیز بهانه به وجود نمی‌آمد تا انتقام شکست گذشته‌ی خویش را بگیرند. ایران نمی‌توانست در

برابر دشمنان بزرگ خود (امریکا و طالبان)، محیلانه دوستی کند. برای پاکستان هم زمینه مساعد نمی شد یکی را بفروشد و دیگری را خرید کند؛ کهنه را تخریب و جدیدش را بسازد.

هدف این است تا شما را متوجه حقیقتی کنیم که چه کسانی صدای دشمنی با القاعده را سر می دهند؟ آنان از نام وجود القاعده، بیش از هر کسی استفاده کرده اند، اما کسانی که به دوستی با القاعده متهم می شوند، بیشترین زیان را متحمل شده اند.

در سالیان جهاد، اسامه و دوستان او با حمایت و پشتیبانی ایالات متحده‌ی امریکا با هیجان زیاد بر ضد لشکر شوروی جنگیدند. پس از جهاد، اعضای القاعده، تعدادی در سعودی، بعضی در افغانستان، شماری در سودان و بخشی هم در سایر کشورها مقیم شدند، ولی اتحاد شمال کنونی و ریس دولت اسلامی آن زمان (برهان الدین ربانی)، اسامه بن لادن را از سودان با طیاره‌ی شرکت آریانا- افغان، به افغانستان منتقل کردند. افزون بر آن، به بیش از ۱۲۰ عرب، تابعیت افغانستان را می بخشنده.

در سالیان جهاد و پس از آن، استاد ربانی با تاردوانی اخوانیسم، موفق می شود با درهم‌ها و ریال‌های عربی نیز بقای سیاسی خویش را حفظ کند. در تخار، پوهنتونی به نام «عبدالله بن مسعود» را از راه سیروم عربی، تغذیه می کردند؛ ولی وقتی طالبان، یارانه‌ی نوی را با اسامه محکم کردند، بالای یارانه‌ی کهنه‌ی آنان با ربانی، گرد نشست.

طالبان، حکومت سیار و به نام اسلامی ربانی را از خاک افغانستان بیرون انداخته بودند، اما دوستی کهنه و دشمنی نو القاعده، برای مخالفان آنان، حیثیت نوش دارو را یافته بود.

در یازدهم سپتامبر، بار دیگر ستاره‌ی اقبال مخالفان طالبان درخشید. آنان زیر چتر طیارات بی-۵۲ امریکایی، جان تازه گرفتند. تمام رهزنان اتحاد شمال، مانند یاران غار، از سوراخ‌ها بیرون شده و به شهرها سرازیر شدند. بار دیگر پادشاه خیالی (ملا ربانی)، به قدرت واقعی رسید.

طالبان، مزه‌ی دوستی با القاعده را چشیدند. تخت و بخت ملا عمر، هر دو واژگون شدند. در کنار مخالفان داخلی، کشورهای خارجی نیز از دوستی و دشمنی با القاعده، استفاده‌های لذت‌بخشی کردند.

اگر از رهگذر داخلی، اتحاد شمال به رهبری ربانی، از آغاز از منظر اخوانیسم، بالای اسمامه و استاد او (عبدالله عزام) افتخار می‌کردند و از دوستی و دشمنی آنان به خوبی استفاده‌ها کرده‌اند، به سطح خارجی، پاکستان، کشوری بود که در ایجاد القاعده و سایر گروه‌های عربی، امتیازات بیش از حد را از عربان و دنیای غرب به دست آورد.

پس از آن که جایگاه «جارستان» شد، اول تراز همه، پاکستان با روی گشاده از بهر شادمانی امریکا، برای مقابله با القاعده، وارد میدان می‌شود. جنral مشرف در بخش حمایت از جنگ بوش، در گزینش «بلی» و «نی»، خیلی زود گزینه‌ی «بلی» را برگزید. او بعداً وضاحت می‌دهد که در سیاست، دوستی و دشمنی پایدار نیستند. دوستی و دشمنی به

اساس منافع ملی کشور‌ها، صورت می‌گیرند. اکنون، منافع ملی پاکستان مهم می‌باشند، نه القاعده و طالبان.

طالبان که در جامعه‌ی ما، شیوه‌ی یتیمان و کودکان بی سرپرست استند، از رهگذر سیاسی نیز در یک زمان بسیار دشوار، بی سرپرست شدند. آنان حمایت یاران پنجابی و برادران اسلامی را با چشمان خویش مشاهده کردند. پاکستانی‌ها حتی از سفیر طالبان، ملا عبدالسلام ضعیف، نگذشتند. او را برای اثبات دوستی خویش با امریکا، به عنوان لقمه‌ی چرب، هدیه کردند. پاکستانی‌ها، دوستی کهنه با القاعده را به دوستی نو با امریکا، عوض کردند و در مقابل آن، نزدیک به بیست میلیارد دالر امریکایی به دست آوردند.

از آغاز سرکوب القاعده تا کنون، کمک‌های نهان و آشکاری که امریکا با پاکستانی‌ها کرده است، شانس‌های طلایی آنان محسوب می‌شوند تا چند عرب یاغی و طالب بی فکر را به بیست میلیارد دالر بفروشند و منافع پاکستان را تضمین کنند. پاکستان، به این نیز بسندۀ نکرده است. آنان همزمان طالبان و القاعده را ایجاد و تخریب کرده‌اند. آنان در هر حالی، پاداش و مزد به دست آورده‌اند و برای منافع فردا هم عواملی را نگه داری می‌کنند.

پاکستانی‌ها بار دیگر مناطق قبایلی پشتون نشین را مهیای تحرکات ساخته‌اند تا بهانه‌ی جنگ مداوم را فرآهم آورند. به خاطر این که شبکه‌ی القاعده به گونه‌ی کامل از میان نزود، شورای رهبری آنان را در شهر‌های بزرگ سیاسی و صنعتی، جا به جا کرده‌اند. آنان دسته

های جنگی را در مناطق پشتون نشین، حفظ کرده اند تا همواره مهیای جنگ بوده، زیان‌ها و ویرانی‌ها را متحمل شوند. با این وجود، مسؤولیت آن را نیز بر دوش مردم همان مناطق می‌اندازند تا کفاره‌ی تصادم با جامعه‌ی جهانی را هم متقبل شوند.

شگفت این است که اکثر اعضای مهم و سیاسی القاعده در اسلام آباد، لاہور، پندی، کراچی، فیصل آباد و سایر شهر‌های پاکستان، گرفتار شده اند، ولی جنگ در مناطق پشتون نشین، ادامه دارد.

به اساس اظهارات جنرال پرویز مشرف، تاکنون ۷۵۰ عضو مهم القاعده را در پاکستان گرفتار و به امریکا فروخته اند. اکثر آنان در شهر‌های یاده شده، گرفتار شده بودند. همین اکنون تعداد زیاد اعضای القاعده تحت نظر استخبارات و ارگان‌های امنیتی پاکستان به سر می‌برند. آنان در شهر‌های مهم پاکستان، محفوظ استند. بهای سر هر کدام، آشکار است.

وقتی امریکایی‌ها به قهر شوند و پاکستانی‌ها بی‌پول، جنرالان پاکستانی، یک عضو مهم القاعده را به عنوان یک لقمه‌ی چرب، به امریکا تحول می‌دهند. امریکایی‌ها نیز در بدل این لقمه، انعام می‌پردازند. این بازار تا زمانی جریان خواهد داشت که سطح شعور ملی مردم بلند برود.

افغانان باید آگاه شوند که جنگ برای چیست و بهره اش برای کی می‌رسد؟ دردآور این است که اگر جنگ به اساس یک احتمال فرضی، به

زیان امریکا تمام شود، باز هم پاکستان، کشوری خواهد بود که بیش از دیگران، بهره‌های فزون مادی و معنوی به دست می‌آورد.

این احتمال وجود دارد که پاکستان در بدل قیمت گزار، بار دیگر نیروهای جدیداً گردآوری شده‌ی طالبان و القاعده را بالای امریکا بفروشد و آنان را بار دیگر با سرنوشت شوم، گرفتار کند.

گمان دیگر این است که تبلیغات جهانی پاکستان، اذهان قدرت‌های بزرگ را عوض کرده‌اند تا امنیت منطقه را اجاره بدهند. این ظرفیت پاکستانی وجود دارد تا به ایجاد چنان نظام دینی - افراطی و عقب مانده دست ببرند که روی اساسات اعتقادی و سیاسی ضيق استوار باشد و تمام نشانه‌های زنده‌گی و تمدن را برچیند. آنان در قبال چنین نظامی، توجیه خواهند کرد که در واقع صلح و امنیت ناخوش آیندی را تامین کرده‌اند. بنابراین، منطقه به جزیره‌ای مبدل می‌شود که امنیت دارد، اما مردمش مانند جزامی‌ها زنده‌گی خواهند کرد. آنان از پیوند با بقیه‌ی جهان، محروم می‌شوند.

با در نظر داشت خطرات، افغانان و طالبان باید توجه کنند میسر ساختن تحرکات القاعده در کشور، به نفع ما نیست. طالبان همچنان وجاحت اجتماعی خویش را از دست می‌دهند. تکرار تجربیات گذشته، تکرار زیان‌های افغانان، جامعه‌ی ما و خود طالبان است، اما بهره‌ی آن‌ها برای پاکستان و به کشور‌هایی می‌رسد که توان ساخت این ایدیالوژی‌ها (مانند القاعده) را دارند.

اگر جهانیان شکست بخورند؟؛ ترجمہ ی مصطفیٰ عمرزی

۱۵ /



## آتش زدن مکاتب، آتش زدن زنده گی است

یادآوری:

این نوشه به عنوان سرمقاله‌ی شماره‌ی ۲-۱۳۸۷ نشریه‌ی «قلمروال»،  
به نشر رسیده است.

\*\*\*

پس از آن که جاپان در جنگ دوم جهانی شکست خورد و زیان‌های سنگینی را متحمل شد، با مساله‌ی بازسازی مواجه می‌شود. این که بازسازی را باید از کجا و چه گونه آغاز کرد؟ زیر بحث‌های جدی قرار گرفت.

بعضی و کیلان پارلمان جاپان گفتند که کشور شان زراعتی شود. گروهی گفتند باید صنعتی شود، زیرا از این طریق، آبادی ممکن بود و هم می‌توانستند مصایب جنگ را برطرف کنند؛ ولی وکیلی می‌گوید: «جاپان، انسانی شود! به این مفهوم که باید بیش از هر چیزی به آموزش توجه کنیم. وقتی در زمینه‌ی آموزش، پیشرفت قابل ملاحظه یافیم، می‌توانیم کشور را زراعتی و هم صنعتی بسازیم؛ اما اگر دانش نداشته باشیم، نه زراعت خواهیم داشت نه صنعت.»

همان بود که جاپان پیش از هر چیزی، به آموزش توجه کرد. امروزه جاپان جایی است که هیچ تبعه‌ی بی سواد ندارد. به همین دلیل پیشرفت‌هه ترین کشور جهان است.

این که چرا در افغانستان، جلو آموزش گرفته می‌شود، مکاتب مسدود شده و سوزانده می‌شوند؟ تصادفی نیست. کسانی که افغانستان را شعله

ور می سازند، می دانند وقتی فردی آموزش یافت، به مقام انسانیت و شخصیت، صعود می کند. وقتی کسی با ارزش های انسانی مسلح باشد، روحیه‌ی مدارا، تحمل و زنده گی او تقویت می یابد. بعداً چنین افرادی به آسانی راضی نمی شوند به تنازع غیر شعوری و مسلحانه در برابر دیگران اقدام کنند. بنابراین، دشمنان افغانستان پیش از آن که جنگ واقعی را آغاز کنند، به فرآهم آوردن زمینه های جنگ می پردازند.

وقتی افغانان در جریان تجاوز اتحاد شوروی پیشین به افغانستان، به جهاد و نبرد آغاز کردند، بعضی از دسته های داخلی و خارجی، مکاتب را نشانه رفته، آموزش و پرورش را وابسته به نظام کمونیستی دانسته و آن ها را معادل کفر و الحاد شمردند.

با وجود این که افغانان، دوستداران آموزش بودند، ولی روحیه‌ی عام نبرد ضد روسان، این بود تا مکاتب سوزانده شوند. در نتیجه در تمام افغانستان، نزدیک به ۳۵۰۰ مکتب ویران و سوزانده شدند. جلو آموزش نزدیک به هفت میلیون متعلم افغان، گرفته می شود. بر اثر این وقفه، چنان طبقه ای از قشر بی سوادان زاده شدند که بیشتر از آموزش، به فرهنگ سلاح، نزدیک بودند. بعداً این نسل به عنوان نیروی بشری ارزان و کارگران کمایش مجانی، در ایران و پاکستان استخدام شدند و در عمران کاخ های کشور های بیگانه نیز انرژی خویش را صرف کردند.

بعضی کشور‌های همسایه، به ویژه پاکستان و ایران می‌خواهند از فورمول کهنه کار بگیرند تا بار دیگر سیاهی را بالای کشور ما گسترانیده و روزنده‌های روشنایی را مسدود کنند.

پاکستان در گذشته در جریان فعالیت‌های جهادی، مکاتب افغانستان را تباہ کرد. در این نوبت، پاکستان و ایران، هر دو می‌خواهند در جریان فعالیت‌های طالبانی، بار دیگر مکاتب افغانستان را از مسیر آتش، عبور دهند.

طالبان اگر اندکی تامل می‌داشتند، باید از تجربه‌ی گذشته به خوبی درس می‌گرفتند و نباید آرزو‌های پاکستان و ایران را برآورده می‌ساختند. آنان یک بار آزموده اند که حکومت با چند طالب و ملا، به جایی نمی‌رسد. اگر آرمان حکومتداری دارند، به مکتب نیاز دارند. اگر خواهان زنده گی باشند، همچنان نیازمند مکتب اند. در تاریخ، مثال‌های اندکی یافت می‌شوند که جنبش‌های سیاسی یا نظامی با مکتب و آموزش، مخالفت کرده باشند.

ما از جامعه‌ی جهانی می‌خواهیم برای تحفظ مکاتب، جلو استراتیژی پاکستان و ایران را بگیرند. از طالبان نیز می‌خواهیم دگرباره با روشنایی مخالفت نورزیده و از سوزاندن مکاتب، دست بکشند. بگذارند کودکان معصوم ما به آرامی و در دامان مادر، روستا، مسجد و مکتب با محبت درس بخوانند و برای آینده‌ی خویش، سرمایه‌کمایی کنند.

هر خه رانه واخله، خیال او فکر می‌می‌وژنه

هر چیز را بگیر، اما خیال و فکرم را مکش

دې کې مې وطن ته لوی تاوان لیدلى دى  
در این، زیان بزرگ وطن را دیده ام



## احمدی نژاد و تحریک نژادی

یادآوری:

این مقاله در شماره ۲-۱۳۸۶ شمسی نشریه‌ی «قلموآل» به نشر رسیده است.

\*\*\*

رژیم آخوندی ایران که تحت چتر جمهوریت اسلامی ایجاد شده، در واقع ماهیت اسلام را تمثیل نمی‌کند. آخوندان ایران همانند سایر ملایان سیاسی، دین و مذهب را ابزاری برای اهداف سیاسی می‌دانند. آنان برای سرکوب مخالفان خویش، تابوی دینی و مذهبی درست کرده‌اند و به وسیله‌ی آن، مخالفت‌های مشروع و غیر مشروع را سرکوب می‌کنند.

در جوامع شرقی به خصوص دنیای اسلامی، بعضی جریان‌ها، خلاف احکام دین، ابزاری ساخته‌اند که اگر در دایره‌ی دین قرار گرفتند، مخالفان خویش را با تابوی آن‌ها به سهولت حذف می‌کنند.

آخوندان ایران در آغاز، بانگ اسلام واقعی سر می‌دادند، ولی تنها فقه جعفری مذهب شیعه را ترجیح دادند. آنان می‌خواهند در کشور‌های اسلامی از طریق اقلیت‌های شیعه، گستره‌ی مذهبی و تحت چتر آن، بینش فاشیستی و اهداف خویش را وسعت دهند.

آخوندان ایران با استفاده از منابع طبیعی آن کشور، می‌خواهند در کشور‌های دیگر، اقلیت‌های شیعه را بر ضد دولت‌ها تحریک کنند و بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی به وجود آورند. آنان هم اکنون در لبنان،

عراق، افغانستان و در جا های مختلف، جنگ را گرم نگه داشته اند؛ اما در کشور هایی که اهل تشیع وجود ندارند، به نام اتحاد فرهنگی و گسترش فرهنگ فارسی، فعالیت می کنند؛ مانند تاجیکستان و چند کشور آسیای میانه.

ایران در جریان سالیان جهاد در افغانستان، هشت تنظیم مختلف اهل تشیع را ایجاد کرد که بعداً به نام «حزب وحدت اسلامی»، توحید می بخشد. اعضای این توحید حزبی، گاه جدا و زمانی یک جا شده اند؛ اما ریموت کنترول آن ها در دست ایران است. گردآوری و جداسازی آن ها از سوی ایران صورت می گیرد. القاب، تخلص ها و نام های شان از سوی ایران، تعیین می شوند. برای کسی صفت شیخ می دهند، کسی را حجت الاسلام می سازند و به کسی رتب آیت الله ها داده می شود. ریش، دستار سیاه و سیلقه‌ی آنان در ایران تهیه و بعداً به افغانستان صادر می شوند. برای کسی مدرسه‌ی «قم» درست می کنند و برای کسانی «جاده». برای کسی «دانشگاه»، برای کسی «آستان» ها و برای کسانی «تلویزیون» های «کوثر»، «نور» و «تمدن» را می بخشنند؛ ولی تمام داستانی را که می خوانید، به ایران پایان می یابد.

ایران در افغانستان، جای پاکستان را نیز گرفته است. هر چه بخواهد، می تواند انجام دهد. حکومت ما از ترس حتی به امریکایی ها چیزی نمی گوید. وقتی سلاح ایرانی به دست بیآید، بعضی جارچیان حکومتی طرفدار ایران می گویند که این سلاح از بازار سیاه به دست آمده اند. از این پیداست که فقط سلاح ایران در بازار سیاه به دست می آیند و

باز هم در این جا به فروش می‌رسند، اما سلاح سایر کشور‌ها در بازار سفید فروخته می‌شوند.

ایران در هرات، بامیان، میدان وردگ، کابل، غزنی، فراه، نیمروز، بلخ و سایر ولایات ما، تحت چتر مذهب، کمپاین نژادی گسترشده‌ای را آغاز کرده است. آخوندان ایران به طرفداران خویش پول، سلاح و امکانات می‌فرستند تا در افغانستان، کرسی‌های حساس سیاسی را به دست آورند؛ زمین بخند و شهرک‌های خاص اعمار کنند. این‌ها باعث می‌شوند تا در آینده به وسائل موثری جهت اهداف سیاسی ایران نیز مبدل شوند.

اگر حکومت افغانستان به سطح ملی، جلو دست درازی ایران را نگیرد، افغانان برای دفع و رفع همه جانبی‌های تجاوز ایران، روزی ناگزیر از پذیرش قربانی‌های زیادی خواهند شد که نسبت به تجاوز شوروی، به بهای زیادتر و سنگین‌تری تمام می‌شوند.

د مذهب دعوه دی پربرده سری خوره!

دعوای مذهب را کنار بگذار آدمخور!

ستا دعوه هله صحیح ده چې انسان شي

دعوای تو، وقتی درست است که انسان شوی

اگر جهانیان شکست بخورند؟؛ ترجمه‌ی مصطفی عمرزی

۲۳ /



## اگر جهانیان شکست بخورند؟

یادآوری:

این مقاله در شماره ۱ - ۱۳۸۷ شمسی نشریه‌ی «قلمروال»، به نشر رسیده است.

\*\*\*

یک جامعه شناس افغان گفته بود:

«افغانستان، کشور استثنای است. در اینجا پیش‌بینی رویدادهای سیاسی و غیره، ناممکن است. هر ناممکن ممکن و هر ممکن ناممکن می‌شود.»

به اساس بیان بالا، برداشت دقیقی از واقعیت‌ها، محاسبات ویژه و ارزیابی درستی از رویدادهای افغانستان، صورت نگرفته‌اند. هر نیروی خارجی و هر خودکامه‌ی داخلی که بر سریر قدرت نشسته‌اند، اکثراً موفقیت‌های زودگذر خویش را توسط سلاح، پول و از رهگذار کمیت افراد ارزیابی کرده‌اند. بنابراین امپراتوری بریتانی و به دنبال آن امپراتوری کمونیستی یا روسی در افغانستان به زانو افتیده‌اند.

ارزش‌های ملی، عقیده‌یی و فرهنگی مردم که محاسبه‌ی آن‌ها با معادلات ریاضی، کاری دشوار است، شامل ارزیابی هیچ قدرت داخلی و ابرقدرت خارجی معادلات جنگ، نشده‌اند. از این رهگذار از سکندر تا چنگیز و از چنگیز تا انگلیس و بعد از آنان، لشکر‌های سرخ، سبز و سفید، هیچ کدام، در اینجا روز خوشی را ندیده‌اند.

پس از جنگ‌های طولانی داخلی، افغانستان، بار دیگر به میدان بزرگ جنگ سرد و گرم نیروهای مختلف خارجی و طرفداران داخلی و مخالفان آنان، مبدل شد. این بار شعار جنگ معنی و رنگ، طور دیگر است. سطح کمیت، کیفیت و تناسب نیروهای مخالف نیز بسیار متفاوت می‌باشد.

هر تبعه‌ی افغانستان و هر شجرش از جنگ خسته‌اند. شکل ظاهری جنگ، شعار و چه گونه‌گی، به هر اندازه‌ای که عوض شده باشند، اما در محتوا، تغییر نیافته‌اند. در لشکر کشی‌های چنگیز، اسکندر، روسان و بریتانویان، افغانان کشته شدند. مردم ما اکنون نیز کشته می‌شوند. اگر در آن زمان مردم را با زورسالاری می‌کشند، اکنون همچنان می‌کشند. آن مناطقی ویران می‌شوند و آن مردمانی زجر می‌بینند که در گذشته نیز اذیت شده بودند. مردم این بار به نام مردم‌سالاری و آزادی زیان می‌بینند.

هیچ شعار و هیچ نیروی داخلی و خارجی، ویژه‌گی اصلی جنگ (ویرانی) را تغییر ندادند. هیچ کسی به عنصر «آبادی» نیافزود. از ویژه‌گی‌های جنگ، کشتار و تباہی است. این خسارات از واکنش‌های خودی نیز برخوردار بودند. از بطن بربرادی، بربرادی دیگری می‌آفرینند.

من از این بسیار در عذاب استم که افغانان در جنگ‌هایی در طول تاریخ نیز بُرده‌اند، زیانمند شده‌اند. پس از شکست امپراتوری بریتانوی و روسی، کشورهای زیاد دنیا، آزادی‌های خویش را به دست آوردند

و به آرامش رسیدند؛ ولی ما در هر نوبتی، دچار هرج و مرج و جنگ داخلی شده‌ایم. وقتی امتیاز جنگ را نیز به مت加وزان یا همکیشان آنان تفویض کرده‌ایم، آنان همچنان از سرهای ما، کله مناره درست کرده‌اند.

افغانستان، حالا هم با بحران دشوار سیاسی، نظامی و اجتماعی، رو به رو است. اگر افغانان و جامعه‌ی جهانی، با هم از یک تدبیر و طرح دقیق کار نگیرند، انجام آن برای هر دو طرف بسیار دردناک و زیان بار خواهد بود.

پرسش اصلی این است که آیا نیروهای بین‌المللی در جنگ کونی، پیروز می‌شوند یا نه؟

تصور بر این است که نیروهای جهانی، امکانات و ابزار وافر داشته، سلاح‌های پیشرفته و افراد زیادی در اختیار دارند. جنگ موفق نیز با همین امکانات، صورت می‌یابد. اگر این تصور، درست شناخته شود، می‌توان گفت نیروهای خارجی، جنگ را از طالبان داخلی و از نیروهای خارجی پشتیبان آنان می‌برند.

اگر نیروهای نظامی-سیاسی خارجی به نوبه‌ی خویش و جانب مردم‌سالار حکومت افغانستان در داخل، ترتیبات کاملی را حکم‌فرما کنند و مخالفان داخلی حکومت را از حکومت بیرون کرده یا ضعیف سازند، پیشرفت متوازن اقتصادی به میان می‌آید. امتیازات جنگ‌سالاران محلی و تنظیمی پایان یافته و در عوض نقش مردم در حکومت، فزونی می‌گیرد. همچنان دست درازی خارجیان، به ویژه ایران و پاکستان و

تعدی روسی متوقف می‌شود. دسته‌های ویژه‌ی مخالفان در حکومت و بیرون از حکومت، ناتوان و مهار می‌شوند. ممکن است صلح و ثبات افغانستان نیز قایم شوند.

در واقع طالبان، چالش‌های واقعی حکومت افغانستان نیستند. طالبان، آن نیروی جنگی اند که نه مشی فرهنگی و نه کدام روش اقتصادی و سیاسی مشخص دارند. چنین نیرو‌هایی تنها با وضع محدودیت سلاح و مهار منابع آنان، متوقف می‌شوند؛ ولی آن دسته‌های مخالفان که اجنداهای مختلف فرهنگی، سیاسی، مذهبی، نظامی و اقتصادی دارند، مخالف منافع ملی افغانستان اند و هم باعث بی‌ثباتی و هرج و مرج می‌شوند، بیشتر از هر چیزی برای مردم و حکومت، زیان بار استند. سطح خطر این دسته‌ها زیرا بُلند است که آن‌ها به گونه‌ی مستقیم از سوی کشور‌هایی تمویل می‌شوند که با آن‌ها، پیوند‌های نظامی، اقتصادی، سیاسی، زبانی و مذهبی داشته و به گونه‌ی استراتیژیک، برای حفظ منافع آن کشور‌ها کار می‌کنند.

اگر کمک‌های غیر مشروع خارجی به مخالفان داخلی متوقف شوند، آنان در تحولات سیاسی افغانستان، توان ابراز وجود ندارند، اما این دسته‌ها از چنان مهارت‌های سیاسی برخوردار اند که اکثر احزاب مليگرای افغان، قادر آن‌ها می‌باشند و یا آن‌ها را نمی‌خواهند.

مهارت مخالفان داخلی در این نهفته است که سریعاً با نیرو‌های خارجی سازش و تعامل می‌کنند. آنان از رهگذار تبلیغیات بسیار فعال استند و توان دارند ندانم کاری‌های خویش را بر دیگران بیافگنند. به گونه‌ی

مثال در سالیان جهاد، با لشکر روسی آتش بس کردند. آنان در همان زمان از شیرینی‌های پنهانی شوروی، بهره مند شدند، ولی وقتی لشکر روسی شکست خورد، امتیاز جهاد را نیز مصادره می‌کنند.

اگر لشکر شوروی به افغانستان نمی‌آمد و هنگام بازگشت، راه را برای مخالفان ما هموار نمی‌کرد، محال بود کسی همانند برهان الدین ربانی، توان بیابد به سریر قدرت افغانستان بنشیند.

تاریخ، بار دیگر تکرار شد. اگر لشکر امریکایی به افغانستان نمی‌آمد، محال بود چهره‌هایی همانند ربانی، فهیم، محقق، قانونی و دوستم، به گونه‌ای در امور سیاسی افغانستان مطرح شوند که اکنون استند.

مخالفان، همیشه زیر چتر نیرو‌های خارجی، انکشاف یافته‌اند. اکنون که لشکر‌های اکثر کشور‌های غربی در افغانستان وجود دارند، زمینه‌ی خوبی برای رشد مخالفان ما، فرآهم شده است؛ زیرا نیرو‌های خارجی، آنان را از دشمنان اصلی شان (طالبان و حزب اسلامی حکمت یار)، حفظ می‌کنند.

مخالفان ما، زمان و توان کامل دارند تا کرسی‌های حکومتی را به اساس پیوند‌های قومی و سمتی اشغال کنند. آنان از روحیه‌ی رییس جمهور کرزی که معتقد به اصول صلح آمیز است نیز سوءاستفاده می‌کنند.

مخالفان ما با نمایاندن رخ هرج و مرچ به رییس جمهور، امتیازات بیشتری را در حکومت به دست می‌آورند. این امتیازات باعث می‌شوند تناسب و اشتراک سایر گروه‌های قومی مناطق مختلف و اصل

کفایت در حکومت افغانستان، از میان بروند و ساختار طبیعی حکومت زیانمند شود. این کار، زمینه می‌سازد جنگ مذهبی طالبان، حزب اسلامی و امثال آنان، برچسب قومی و منطقه‌یی بخورد و دامنه‌ی مشروعيت ادعای جنگ مخالفان را گسترده تر سازد.

با وجود حالت غیر متوازن حکومت، شماری از دسته‌ها، باز هم به رهبری جمعیت اسلامی، به امتیازات فزونی که یافته‌اند، قانع نیستند. آنان در برابر عناصر بی طرف و دیموکرات حکومت، جبهات مختلف و موانع درست می‌کنند. در نتیجه نیروهای خارجی که مسؤولیت تامین صلح و مبارزه با تروریسم را بر عهده دارند، در یک جنگ بی مفهوم و چند بعدی در گیر می‌شوند. بنابراین با این جنگ هدف، مسیر و پایان آشکار نبوده، ضایعات و تلفات زیاد شده‌اند.

حالا به این برمی‌گردیم که اگر چنان حالتی به وجود آید، زیان‌های احتمالی آن برای افغانان و جهانیان، چه خواهد بود؟

#### الف- زیان‌های افغانان:

اگر نیروهای بین‌المللی در افغانستان شکست بخورند، بزرگ‌ترین زیان آن متوجه افغانان است. افغانستان، بار دیگر به میدان جنگ ده‌ها تنظیم خورد و کوچک، مبدل می‌شود. آن عمراناتی که در جریان چند سال گذشته به وجود آمده‌اند، بار دیگر با خاک یک سان می‌شوند. بدنه‌ی نو حکومت، دوباره ویران شده، جنگ‌های قومی، زبانی، سمتی، ولایتی و حتی کوچه‌یی آغاز می‌شوند. میلیون‌ها افغان، بار دیگر مجبور به هجرت خواهند شد. روند دانش و تمدن در افغانستان،

در جا ایستاده، حتی یک نخبه‌ی علمی نیز مجال کار و فعالیت را نخواهد یافت. آنان به دامان مهاجرت می‌افتدند. افغانان از هر حیث به گونه‌ای ناتوان خواهند شد تا توان ساخت حکومت را نیز نداشته باشند. مصوونیت فردی و تامین امور زنده گی، از میان می‌رود. در چنین وضعی، برای کشورهای همسایه، مانند ایران، پاکستان، روسیه و شماری از همسایه‌گان رقیب ما، زمینه فرآهم می‌شود تا در افغانستان، به طور گسترده دست درازی کنند. حاصل این دست درازی این خواهد بود که یا افغانستان را پارچه پارچه می‌سازند یا جنگ ادامه خواهد یافت و یا هم مانند طالبان، یک تحریک مذهبی-افراتی به کمک پاکستان و شماری از وابسته‌گان کشورهای عربی، به میان می‌آید. آنان همانند قرون وسطی، نظام زورسالاری را در افغانستان ایجاد خواهند کرد که از امن نسبی برخوردار می‌باشد، ولی از سایر نشانه‌های تمدن و زنده گی تهی. به اساس تجربیات گذشته، چنان نظامی برای بعضی کشورهای همسایه نیز قابل تحمل نخواهد بود. آنان تلاش خواهند کرد آن را بی ثبات سازند.

طبعی است که حکومت‌های مذهبی-افراتی در جوامع عقب مانده، بسیار دوام آورده و پشتیبانی مردمی می‌یابند. امکان دارد حکومت‌های مذهبی، بدون درنظر داشت سهولت‌های زنده گی نیز استحکام یابند. اگر چنین گونه‌ی نظام‌ها حاکم شوند، برای دنیا، چه زیان‌هایی دارند؟ ب- زیان‌های جهانی:

اگر پس از شکست جهانیان در افغانستان و بدون درنظر داشت ماهیت اصلی دین، نظام افراطی تحت چتر مذهب حاکم شود، چنان نمی‌ماند تا تنها بر محدوده‌ی جغرافیایی افغانستان، بسنده کند. در نخست برای آن کشور های اسلامی همسایه که نظام های سایکولار و غیر مذهبی دارند، راه و چاره‌ی بی ثباثی را دنبال خواهند کرد. وقی چنان نظام هایی را واژگون کردند، امکانات مالی، نظامی و نیرو های بشری آنان فزونی می‌یابند. بعداً سراغ کشور هایی می‌روند که مسلمانان در آن جا ها در اقلیت قرار داشته و تحت بعضی محرومیت ها به سر می‌برند. در نتیجه به کشور های غیر اسلامی نیز خواهند رفت. زمانی اگر سلاح اتو می‌یا پیش‌رفته هم در اختیار مذهب گرایان قرار گیرد، حرف تفاهم با جهان غرب، در گل از میان می‌رود. بنابراین دو راه باقی خواهند ماند: یا این که غرب، موافق آنان شود یا هم راه جنگ را برگزیند. این دو راه، گزینه‌هایی اند که در جهان امروزی و برای مردم تمدن های مختلف، فرهنگ ها و ادیان، قابل تحمل نمی‌باشد.

برای تامین زنده گی مرphe‌ی مردم، توازن حیاتی مناطق مختلف، همکاری، هم‌صدایی و تفاهم در کار است. تحمیل هر گونه دید افراطی چپی و راستی، از هر سویی که باشد، نتیجه‌ای جز تصادم و تباہی خواهد داشت.

امروزه که دنیا، حیثیت روستا را دارد و توسط ابزار علمی، منطقه‌ای را با منطقه‌ی دیگر پیوند می‌دهند، به همین گونه، راه و چاره‌ی رساندن نفع و زیان هم سهل شده اند. اکنون اگر طرفی بخواهد، می‌تواند به

راحتی به دیگری زیان بزند. بنابراین برای جلوگیری از زیان‌ها، بهتر است از راه وقایه‌ی مناطقی که دسته‌ها، گروه‌های منفی، افراطی و جنگی طلب در آن جاها به میان می‌آیند، جلو نابسامانی‌ها گرفته شود. جلوگیری، تنها به این معنی نیست که باید از زور بسیار کار بگیریم؛ زیرا زور به نوبه‌ی خود، عمل افراطی است. در جامعه‌ی ما ثابت شده که افراط تفریط و تفریط دیگر، افراط دیگر را زاده است.

اگر جامعه‌ی جهانی می‌خواهد مسؤولیت‌های انسانی خویش در قبال ما را ادا و در آینده نیز از شر جنجال‌ها در امان باشد، بهتر است عواملی را تشخیص دهد که باعث تجمع جنگی و افراط در منطقه می‌شوند. عوامل داخلی جنگی و افراط منطقه‌یی فقر، گرسنه‌گی و بی‌سودایی‌اند. اگر پژوهه‌های مختلف رفاهی-منطقه‌یی اجرا شوند، معارف، عام می‌شود؛ زمینه‌های کار و روزگار مردم فراهم شده، به این گونه در حکومت و داخل آن، دامان آن جنایتکاران افراطی که در گذشته باعث بدبختی کشور شده بودند و اکنون نیز تحت بال خارجیان و از راه مافیای سیاسی و اقتصادی می‌خواهند صلح و امن را دچار تشتت سازند، جمع می‌شود. بنابراین، باور‌های کامل به وجود می‌آیند که صلح دائمی افغانستان، تامین می‌شود. افغانان، مردمان صلح دوست‌اند. صلح برای افغانان و تمام دنیا، نقش حیاتی دارد. باید همه و با تدبیر کامل برای استحکام آن، کار کنیم.

اگر جهانیان شکست بخورند؟؛ ترجمه‌ی مصطفی عمرزی

۳۳ /



## باور به افغانان

«دلم نمی‌لرزد. کوه در جایش چین است، نه!»

در این روز‌ها، بعضی حلقات فاشیستان ستمی و جمعیتی، انتقادات بسیار زشت و کم مایه می‌نویسن. مردم ما به توطئه‌ها و دسایس این فاشیستان نو، بسیار آگاه‌اند. داکتر فاروق وردک، محمد حنیف اتمر و شمار دیگر، اهداف آنان را می‌سازند. اگر کسی در میان افغانان، به خصوص بین پشتون‌ها، برای منافع ملی افغانستان تلاش کند و برای تحفظ تمامیت ارضی کشور، قاطعانه مبارزه کند، خار چشم فاشیستان می‌شود.

ستمیان و فاشیستان نو، حتی در جامه‌ی مذهب نیز به میزانی پریشان‌اند که به جای انتقاد بالای نظریات، وارد حریم شخصی می‌شوند؛ زشت و ناسزا می‌گویند. این روش، بیانگر این است که تجزیه طلبان، چه قدر به فقر علم و دانش آلوده‌اند.

فاشیستان نو که بیشتر از دسته‌های ستمی، جمعیتی و پرچمی‌اند، در این اوآخر به طور جمعی، قلم‌های خود را متوجه من کرده‌اند. این، بار نخست نیست که آنان چنین می‌کنند. هرازگاهی که در نشریه‌ای، رادیو و تلویزیونی، پاسخ قاطعی به ستمیان و سایر تجزیه طلبان داده‌ام، آتش گرفته‌اند. آنان بلافصله در رسانه‌های خویش، انتقاداتی کرده‌اند که همیشه دور از منطق بوده‌اند.

من به اکثر انتقادات مخالفان، پاسخ نمی‌دهم، زیرا از تضاد انباشته‌ام. آنان در متن اغراض خویش، به گونه‌ی غیر شعوری، بیان خویش را رد می‌کنند. جمله‌ای به گونه‌ای و دیگری به معنی دیگر است. من به این دلیل نیز پاسخ نگفته‌ام که نمی‌خواهم خودم را در موضوعی در برابر دشمنان افغانستان مشاهده کنم که حواسم متوجه خرد سخیف آنان شود و مرا از کار منحرف کنند.

افغانستان، اسلام و ملت افغان، خطوط سرخ مایند. ارزش‌های ملی، بزرگترین آرمان‌های من به شمار می‌روند. من تحمل هجوم بالای ارزش‌های بزرگ را ندارم. بنابراین، پاسخ‌های قاطع و آشکار من، باعث عذاب و ناراحتی زیاد مخالفان می‌شوند.

این که نوشته‌های ستمیان و فاشیستان در عقب من، از پریشانی فزون آنان نیز حکایت می‌کنند، به فکر و قلبم نیروی بیشتر می‌دهند؛ زیرا باور‌ها و نوشته‌هایم، قلب اهداف را می‌زنند. خوش تر این است که حتی در برابر یک جمله و یک کلمه‌ی من نیز نوشته‌های طویل می‌کنند، اما بازهم از پاسخ درست، عاجز می‌مانند. اگر می‌توانستند، نیاز به انبوه نگارش نبود.

چند روز قبل، میزدگردی در تلویزیون آریانا در باره‌ی گفت و گوها با طالبان، دایر شده بود که به صورت زنده نشر می‌شد. من (یون) و یک عضو بر جسته‌ی جمعیت اسلامی (آقای عتیق الله بربالی) که پیش از انتخابات ریاست جمهوری، معاون وزارت دفاع بود، مهمانان این میزگرد بودیم. اختلافات زیادی بین سخنان من و آقای بربالی وجود

نداشتند؛ تنها در جایی، آقای بریالی، طالبان را یک «جنبیش قبیله‌ی و عقبگرا» نامید که در جامه‌ی مذهب، ارائه شده‌اند. او جنگ جاری را جنگ قدرت نامید. البته پیش از این و در گفت و گو‌ها و نشرات زیادی، جمعیتی‌ها و ستمیان، طالبان را «گروه قومی» دانسته‌اند. من در پاسخ به او گفتم که طالبان، در واقع گروه نظامی و مذهبی استند، نه قومی و سیاسی. بنابراین دلایل من، اگر آنان گروه سیاسی بودند، می‌توانستند با چنین نیرویی، از آغاز تاکنون، امتیازات فزون به دست آورند و به این گونه با دشواری‌های کنونی نیز روبه رو نمی‌شدند.

طالبان، اگر گروه قومی می‌بودند، چرا مردمان مناطقی را آزار می‌دهند که به آنان منسوب می‌شوند و این در حالی سنت که بیش از هر کسی، پشتون‌ها را کشته‌اند. قتل عام جوانان لغمان، آخرین مثالش بود. این را نیز افزودم که جنگ جاری و کنونی افغانستان، برای قدرت است.

ایران و پاکستان می‌خواهند حکومت دلخواه خویش را بالای کابل تحمیل کنند. این کشور‌ها پیش از این که جنگ را آغاز کنند، مجبور اند زمینه‌ی فکری بسازند. افغانان، قربانیان واقعی و بشری جنگ استند. طالبان، تحت چتر این ایدیالوژی یا آن عقیده، جنگ می‌کنند. آنان از مذهب، تعبیر خود را دارند. این که این تعبیر درست است یا نادرست، خوب است یا بد، مساله‌ی دیگر است، ولی آنان به اساس باور‌های دینی خویش می‌رزمند.

جنگ برای طالبان، ارزش عقیده‌ی دارد. اگر نمی‌داشت، کسی حتی برای قدرت نیز حاضر نمی‌شود به سهولت انتشار کند؛ اما این جنگ برای کشور‌های همسایه، تنازع قدرت است.

خلاصه، آخرین نظر آقای عتیق الله بربالی، این بود که این جنگ، برای قدرت است، نه ارزش‌ها. نظر آخری من نیز این بود که این جنگ، برای قدرت هم است و همچنان برای کشور‌های همسایه می‌باشد؛ اما جنگ طالبان، همسو با برداشت‌های آنان، جنگ اعتقادات مذهبی است. تمام معنی و خلاصه‌ی میزگرد، همین‌ها بودند. امکان دارد در گزارش کنونی، تفاوت‌هایی که بیشتر لفظی‌اند، صورت گرفته باشند، ولی معناً، همین‌ها بودند که نوشتیم.

وقتی میزگرد ما نشر شد، حلقات ستمی و جمعیتی، آتش گرفتند. به این معنی که چرا طالبان را گروه قومی معرفی نکرد. به نظر آنان، سخنان من معادل کفر بودند. بنابراین در وب سایت‌های مختلف به نشر نوشته‌هایی چون «اسماعیل یون و ایدیالوژی طالبان»، «یون و تقدیس وحشت و ترور» و غیره پرداختند. آنان برای توجیه منطق خویش، فهرست مسوولان و شورای رهبری پیشین طالبان را نیز منتشر کردند. بنابه دلایل آنان، به غیر از چند غیرپشتون، اکثر اعضای حکومت طالبان، پشتون‌های کندهار، هلمند و ارزگان بودند. بعد نوشته بودند که آیا آنان پشتون نیستند؟ اما در پایان نوشته‌های خویش بازهم ناچار به این اعتراف شده بودند که هر چند اکثراً پشتون بودند، ولی نمی‌توانستند از

تمام پشتون‌ها نماینده‌گی کنند. با این اعتراف، ادعای شان به خودی خود باطل می‌شود. به این اساس، پاسخ ندادم.

در میزگرد تلویزیون آریانا و بعد از آن نیز نظر من این است که طالبان، گروه نظامی و مذهبی استند. آنان فاقد باورهای قومی می‌باشند. اگر ذهنیت قومی می‌داشتند، چرا پشتون‌ها را به این اندازه کشته‌اند؟ آنان ۶۲۵ مکتب مناطق پشتون نشین را مسدود کرده‌اند و این مناطق را از تمدن دور نگه می‌دارند.

اگر طالبان بر محور قومیت می‌چرخیدند، این ادعای حکومت و اتحاد شمال بی‌اساس می‌شود که طالبان خارجی، پنجاییان، اعراب، آیغوریان، اوزیکان و چجن‌ها، شانه به شانه با آنان همکاری می‌کنند. چه وجهه مشترکی میان آنان است؟ قومیت یا همسو با تعییر آنان دین و مذهب؟ آیا القاعده و طالبان، از یک ریشه برخوردار استند؟

وقتی به ساختار کنونی طالبان نگریسته شود، وارد کردن اتهام قومگرا بر آنان، دور از منطق به نظر می‌آید. ساختار پیشین طالبان که بر ضد جمیعت اسلامی می‌جنگیدند، با حضور فزوون طالبان بدخشان و تخار، باورهای قومیگرایی آنان را به خودی خود رد می‌کند. این که در آن زمان، احزاب جمیعت اسلامی، وحدت و غیره، بر ضد طالبان، جنگ می‌کردند و بیشترین اعضای این احزاب به اقوام تاجک و هزاره منسوب بودند، به این معنی نیست که نماینده‌ی تمام تاجکان و هزاره‌ها باشند.

اگر هر حزبی را به یک قوم منسوب کنیم، بلا فاصله جنایات سیاسی و بشری آن‌ها را نیز به همان قوم، منسوب کرده ایم و این در حالی است که در چند دهه‌ی گذشته، میان اقوام و احزاب، فاصله‌ی زیادی وجود داشت و هنوز هم وجود دارد.

احزاب زاده‌ی مناطق، بیشتر باعث رنجش مردمان همان مناطق بوده‌اند. منطق من این است که جنایت و وحشت طالبان، کردار خوب و بد آنان، منحصر به طالبان است. این، هیچ پیوندی با قوم پشتون و ملت افغان ندارد. به همین گونه جنایات افراد جمیعت اسلامی، وحشت، کردار خوب و بد آنان، ربطی به قوم تاجک یا تمام ملت افغان ندارند. این که بعضی اشخاص و دسته‌های ستمی و فاشیستی، طالبان را مرادف قوم پشتون می‌دانند، در عقب آن، استراتیژی طولانی اغراض نهفته است. آنان می‌خواهند این قوم را به نام طالب و القاعده بدنام کنند و آنان را در مواجهه با دنیا نگه دارند. این کار باعث می‌شود قوم پشتون و در این میان، تمام افغانان ملت پرور، ظرفیت دولتمردی را از دست دهند.

از زمان حضور نیرو‌های جهانی و به کمک ایران، پاکستان و روسیه، اقشاری زاده شده‌اند که مخالف وحدت و هویت ملی افغانستان استند. کشور ما در چنین وضعی، یا به سوی پارچه پارچه شدن می‌رود یا حکومت ناتوانی در کابل حاکم خواهد شد که با چنین مصالی‌ی دست و گریبان می‌شود.

مخالفان، همیشه می خواهند به نام طالب و القاعده، سترهایی را روی قوم پشتون بیافگنند. آنان می کوشندن به کمک نیروهای جامعه‌ی جهانی، اکثریت کشور را در جامه‌ی طالب، به اقلیت مبدل و از صحنه‌ی سیاسی حذف کنند.

ایران، پاکستان و اعضای مهم اتحاد شمال، در یک مثلث بهره‌برداری مشترک، قرار گرفته‌اند؛ ورنه با این سخنان من که «طالبان، تحریک قومی نیستند، بل حرکت نظامی و مذهبی‌اند»، نیازی به درست کردن این همه هلهله نبود.

دشمنان برای نمایاندن طالبان به گرایشات قومی، حتی فهرست قومی انتشار دادند. کاش فهرست انتساب قومی اعضای مهم جمیعت اسلامی را نیز نمایان می کردند. اگر به فهرست انتساب قومی جمیعت مراجعه کنیم، طالبان را فراموش خواهیم کرد؛ هرچند گرایش قومی در جمیعت اسلامی بیشتر بود، ولی هیچگاه نمی توانیم جنایات قوماندان آنان در کابل و سایر مناطق را به یک قوم منسوب کنیم.

هدفم از تبیین موضوعات بالا، این بود تا تمام افغانان ملت پرور، آگاه باشند که چرا عقب من و عقب افغانان همانند من، هتاکی و دهن گنده‌گی می کنند. آفریده‌گار (ج) را سپاسگزارم که مرا «افغان» آفریده است. مبارزه‌ی فرهنگی و رسانه‌ی من در برابر کسانی اند که شیره و جان این سرزمین را می مکنند، ولی خود را از این جا نمی دانند. به جای افغان، انتساب «افغانستانی» را گزیده اند. تمام افغانان باشур می دانند که میان معانی این دو کلمه، چه فاصله‌ای نهفته است.

من خواهان دولت مرکزی و مستحکم استم که بالای تمام خاک‌های افغانستان، حاکمیت کامل داشته باشد؛ اما مخالفان ما، حکومت‌های غیر متصرک و منطقه‌ی می خواهند تا راه را برای تعزیه‌ی کشور، هموار کنند.

من برای تمام افغانان، از نیمروز تا بدخشان، خواهان تساوی کامل استم. ما مخالف هر گونه بُلندپروازی نامعقول فردی می باشیم، ولی عدو به جای تساوی افراد، سخن از تساوی اقوام و ملیت‌ها می زند. در واقع حرف را به سوی عدم تساوی و نامعقولیت می کشانند.

حقیقت این است در یک کشور و در برابر یک قانون، تنها حقوق و وجاip یک قوم، نمی توانند مطرح شوند. در واقع این افراد اند که از حقوق، وجاip و مسؤولیت‌های خویش در برابر قانون، برخوردار می باشند.

اگر مسؤولیت‌ها را به صورت جمعی وارد کنیم، فردی می شوند یا جمعی؟ بنابراین، مجرم، گرفتار شود یا قوم او؟ اگر اصطلاح «تساوی» را میان اقوام قید کنیم، آیا شمار کرسی‌های تاجکان، پشتون‌ها و سکهان، مساوی استند؟ در این جاست که آشکار می شود اصطلاح «تساوی» به آن معنی نیست که می پندارند.

در تمام قوانین، از اسلامی تا جهانی، در هیچ کجایی، کسی سخنی از قوم مشخصی به میان نمی آورد. وقتی تساوی فردی به میان آمد و زمینه‌ی تساوی تمام ملت فرآهم شد، چه نیاز است داخل یک خانواده به خانواده سازی‌ها پرداخت؟

شگفت این است که اگر کسی در باره‌ی تمام ملت نیز بیاندیشد، او را به گرایش قومی متهم می‌کنند. من خواهان یک ملت واحد افغان استم! از نیمروز تا بدخشان و از نورستان تا هرات. هر کسی از هر کجایی که باشد و به هر مذهبی که هست، او را افغان می‌دانم و خواهان حقوق مساوی برای تمام آنان استم، ولی بازهم ما را به قومگرایی متهم می‌کنند.

من مخالف مداخله‌ی ایران، پاکستان و سایر کشور‌ها استم، ولی مخالفان با اصطلاحات آنان، نشخوار می‌کنند. آنان کبوتران سفید می‌شوند و ما سیاه. ما با هجوم فرهنگی ایران و پاکستان مخالفت می‌کنیم، اما آنان برعکس، در رسانه‌های ساخت بیگانه گان، معاش دریافت می‌کنند. ما با تمام افغانان و در یک روز، جشن می‌گیریم، ولی آنان اعیاد خود را با اعداد دیگران عیار می‌سازند. چنین مواردی اند که نکات واقعی اختلافات را ساخته اند. مخالفان، نه تنها عقب من، بل عقب تمام افغانان آگاه تبلیغ می‌کنند.

دسته‌های ستمی، برای پایان بخشیدن و کمرنگ نمودن ارزش‌های ملی افغانستان، نه تنها به کمک ایران، بل خود نیز تبلیغات گسترده‌ای را آغاز و بعضی هموطنان ضعیف النفس، به خصوص شماری از پشتون‌ها نیز را با زور پول و رشوہ، تطمیع کرده اند.

پس از فعال شدن قنسلگری ایران در جلال آباد، تحرکات در برابر شخصیت‌ها و صاحبان باور‌های ملی، شروع شده اند. در این میان، یکی - دو روزنامه نگار کم سواد و حق الزحمه‌یی، به زور پول،

فرمانبردار می‌شوند. برای آنان وظیفه سپرده شده است بر ضد پشتون‌ها، افغانان ملت پرور و فرهنگیان آگاه بنویسند تا در جامعه‌ی افغانی، به خصوص پشتونی، و جاهت شان پایین بیاید. در این کمپاین ستمیان و فاشیستان نو، پیش از همه، نام من، سپرده شده است.

یکی از روزنامه نگاران حق الزحمه‌ی، مقاله‌ای به نام «یون را بشناسید!»، نوشته است. او در این نوشته از آغاز تا پایان، به من، به پدرم، به همسرم و به تمام خانواده‌ام دشنام داده است؛ هرچند این نوشته را انتشار نداده، ولی با همیاری کسی ترتیب و با نام مستعار، ایمیل می‌سازد. بعدها از طریق آن، برای خودش و کسان دیگر، ایمیل می‌کند.

به لحاظ بعضی نزاکت‌ها، اسم آن شخص را نمی‌آورم، ولی هرازگاهی که نوشته اش را منتشر کرد، معرفی اش می‌کنم. اگر نیاز رفت، پاسخ نیز می‌دهم.

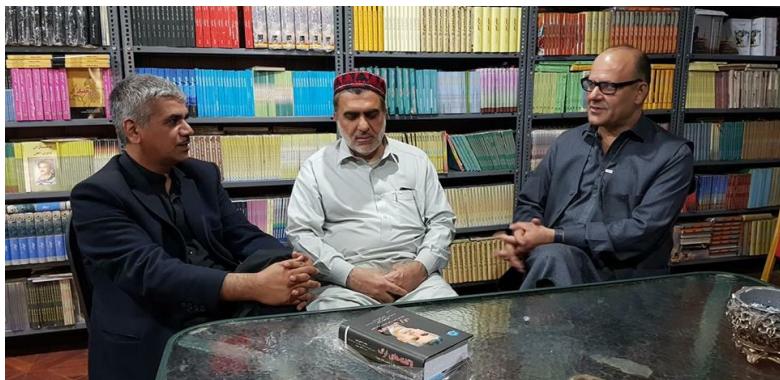
در کل، غایه‌ی این نگارش این است تا تمام افغانان ملت پرور بدانند که چه کمپاین تبلیغاتی بزرگی بر ضد شخصیت‌های غمگسار ملی و فرهنگی، جریان دارد و از کجا سرچشمه می‌گیرد. بدین وسیله به مخالفان نیز پیام می‌دهیم: «توجه کنید ضربه‌ی تان خطأ نروود! ما مرگ را پذیرفته‌ایم!»

روی دیگر حرف این است که هرگز تحت تاثیر تبلیغات قرار نخواهم گرفت. برایم آشکار شده است که کار و تلاش من و افغانان دوستدار میهن، به اهداف رسیده‌اند؛ زیرا مخالفان، بسیار داد و بی داد می‌کنند.

د دنیا توری لبکری، د عالم دیری خبری

## لشکر سیاه دنیا، گفتار بسیار دانا

زره مپ نه خوئی، له خایه غر خو هسپی وی که نه!  
دلم نمی لرزد. کوه در جایش چنین است، نه! / خوشال بابا



## بنابراین، چه خواهد شد؟

یادآوری:

این مقاله در نشریه‌ی کاروان-منتشره‌ی ننگرهار، به نشر رسیده است.

\*\*\*

جامعه‌ای که جنگ را تجربه کرده باشد، دچار امراض مختلف است. در چنین جامعه‌ای، کم رنگ شدن ارزش‌ها، بی‌اعتمادی، انتقاد بی‌جا، نکوهش هر چیز، کینه ورزی و همانند آن‌ها تجمع می‌کنند؛ اما جوانان و سیاستگران مدلبرای رفع آن‌ها، نسخه‌های سودمند می‌دهند. آنان جامعه را از راه‌های گوناگون وقایه کرده و سعی می‌کنند عاری از تشنج باشد.

جامعه‌ی ما پس از بحران سی سال و امراض مختلف، تقریباً وضع خوب دارد، اما همچنان با دشواری‌هایی رویه رو می‌باشد. در این‌جا، زیاده روی دشواری‌ها سخن نمی‌رانم و نه این مقاله گنجایش آن‌ها را دارد. فقط به چند مُضلل کوچک اشاره می‌کنم که فضای جامعه‌ی ما را آلوده کرده‌اند. این معضلات باعث شده‌اند به جای امید، نومیدی گسترده شود.

در میان دشواری‌ها، یکی هم مُضلل انتقاد است. نوک تیز انتقاد، بیشتر متوجه حکومت است. منتقدان هر کسی‌اند: حاکم، محکوم، ظالم، مظلوم، باساد، بی‌سوداد، نویسنده و سیاستگر.

خلاصه هر کی دهان و قلم دارد، انتقاد می‌کند. یک انتقاد عام این است که در جریان سالیان گذشته در افغانستان، چه‌ها صورت گرفته

اند؟ در پاسخ به آن، گفته می‌شود که موارد قبال ملاحظه‌ای رونما نشده اند، اما نمی‌پرسند چه داشتیم تا بر آن افزوده شود؟

در واقع، ما همه چیز را در جنگ از دست داده بودیم. پیش از حضور جامعه جهانی در افغانستان، سطح زنده گی ما، پایین تر از صفر بود. در چنان وضعی، جامعه باید به درجه‌ی بلندتر از صفر صعود کند تا پس از آن بتواند به سوی بهبود رهسپار شود.

گاه انتقاد به اساس «هیچ» و به دور از عدالت، صورت می‌گیرد. اگر مخالفان «هیچ» بگویند که در جریان شش سال گذشته، کم از کم ۲۵۰۰ کیلومتر جاده، نزدیک به پنج هزار مکتب، به صد ها کلینیک و شفاخانه اعمار شده اند، ۱۴۰۰۰ پروژه‌ی روستایی تکمیل شدند، شش و نیم میلیون متعلم به مکتب می‌روند، شمار پوهنتون‌ها به ۲۱ رسید، تشکیلات اردو و پولیس منظم شدند، قانون اساس ترتیب شد، احزاب آزادانه فعالیت می‌کنند، رسانه‌ها فعالیت مستقل دارند، افغانستان حضور واضح جهانی دارد، سهولت‌های مخابراتی در اکثر مناطق وجود دارند، نزدیک به سه میلیون مهاجر، دوباره به کشور برگشته اند، پوهنتون‌ها و مکاتب خصوصی تاسیس شده اند، صد ها فعالیت و پروژه‌ی مثبت که یادآوری آنان در اینجا بسیار ضروری نیست، صورت گرفته اند، به این دلایل، تمام دست آورد ها را در دریای «هیچ»، سرگردان کردن، به نوبه‌ی خود، انتقاد را «هیچ» می‌کند.

شکی وجود ندارد که در زمینه‌ی عمران افغانستان پس از جنگ، صدها گونه کاستی وجود دارند که باید تنقید شوند و راه حل نیز ارائه شود،

اما دسته‌هایی در داخل و خارج حکومت وجود دارند که مخالف منافع ملی افغانستان می‌باشند. دامان فساد اداری گسترده است. نیروهای خارجی، بالای مردمان ملکی نیز بمباردمان می‌کنند. مردم به زور، مجبور به هجرت می‌شوند. بعضی دسته‌های خاص، قدرت نامشروع یافته‌اند. کاستی‌ها بیش از حد وجود دارند.

انتقاد، زمانی به جاست که در کنار آن، بدیل خوب و راه حل ارائه کنیم. انتقاد بی‌مایه و خشک که هیچ مشکلی را حل نکند، بیشتر نمایانگر کینه‌ی منتقد است تا برای اصلاح.

دوستی داریم که بالای هر چیزی انتقاد می‌کند. او با هر نظامی که حاکم باشد، بدون دلیل مخالف است؛ ولی وقتی نظامی واژگون شود، در همان روز حامی می‌شود و با جریان نو، مخالفت می‌ورزد. چند بار با او بحث کردم: شما که با هر نظامی مخالفت می‌کنید، بدیلی ارائه کنید تا همه حمایت کنند؟ می‌گویید: مرا چه کاری به بدیل است! وظیفه‌ی من، فقط انتقاد است. دریافت بدیل، کار شمامست. چنین انتقاداتی که راه حل و بدیل نیاورند، هیچ مفادی ندارند.

اکنون که جامعه‌ی ما، روز‌ها و شب‌های دشوار را می‌گذراند، باید انتقاد کنیم، اما کار را ترجیح دهیم. نباید با انتقاد بسیار، توقع مردم را به اندازه‌ای بلند برد که امکان برآوردن آن‌ها نباشد.

باید به دقت متوجه تناسب نیاز‌ها و خدمات بود. مهم است بدانیم نیاز‌های جامعه چه قدر اند و ظرفیت عمومی و دارایی‌ها چه قدر می‌باشند؟ اگر ظرفیت خدمات بسیار باشد، اما انتقاد نکنیم، از حقوق

خویش محروم می‌شویم. در صورتی که ظرفیت خدمات اندک باشد، اما نیاز‌ها زیاد، با انتقاد بسیار، دچار معضلات دیگر می‌شویم. حضور جامعه‌ی جهانی در افغانستان، بدون بعضی ملاحظات، فرصت طلایی افغانستان به شمار می‌رود. افغانان از فرصت طلایی به نفع خویش استفاده کنند. آنان باید با استفاده از این فرصت، به سطحی بررسند تا بتوانند با کشور‌های همسایه رقابت کنند. به این صورت، کشور‌های همسایه در عدم حضور جامعه‌ی جهانی نخواهند توانست بر ما تعدی کنند.

اگر به جای انتقاد سالم، انتقاد ناسالم و غرض آلود را رایج ساختیم، نه تنها جامعه را به مسیر نادرست خواهیم برده، بل کسانی که انتقاد می‌شوند، به اثر فرط آن، خو می‌گیرند و معافیت حاصل خواهند کرد. بعداً هیچ نوع انتقاد منفی و مثبت، از تاثیری که باید داشته باشند، بهره‌مند نخواهند بود.



## سیاسیون بیمار و ادویه جات تاریخ گذشته

سه دهه می‌شود که جامعه‌ی ما در هاله‌ی سیاسیون بیمار، گیرمانده است. با گذشت زمان، به عمر این بیماران افزوده می‌شود. این بیماران مانند سلطان که وجود انسان را آهسته ناتوان می‌سازد، همه را به نابودی می‌کشانند. به هر اندازه‌ای که بیماری انسانی و اجتماعی، فزون و رنگارنگ باشد، درمان و دوای آن‌ها نیز گوناگون اند؛ اما طبیب و حکیم هوشیار کسی است که بیماری را در وقت اش تشخیص و برای درمان آن، دوای مناسب تجویز کند. هر دوایی برای هر بیماری ای موثر نیست. گاهی اگر دوایی برای بیماری دیگری به کار برود، به جای مفاد، آسیب می‌رساند و باعث عارضه‌ی جانبی می‌شود.

در سه دهه‌ی اخیر افغانستان، یکی از عوامل بزرگ بحران‌ها، این بود که تجویز درست، صورت نمی‌گرفت. این روند تاکنون ادامه دارد. در تمام مراحل قدرت تمام و نیمه تمام خلقیان، پرچمیان، جمعیتی‌ها و طالبان، اوضاع به همین گونه جاری بودند و تاکنون نیز اکثراً چنین مانده اند.

در کابینه‌ی خلقیان، تنها چهار یا پنج وزیر، تحصیلات عالی داشتند. در زمامداری نیمه جان جمعیتی‌ها، حتی آشپزان به حیث دیپلماتان نماینده‌گی‌های سیاسی افغانستان، گماشته شده بودند.

هنگام زمامداری طالبان، افزون بر پُست‌های حرفه‌ی وزارت صحت عامه، مدیران و روسای ترافیک نیز از ملایان گماشته می‌شدند. پس از

واژگونی طالبان، چریک‌های یک دره، همانند سیلاب بالای پُست های دولتی سرازیر شدند. آنان تاکنون هم پُست های زیاد دولتی را در دست دارند. تغییرات تنها در لباس و چهره های آنان، رونما شده اند، اما در ماهیت و اذهان آنان، هیچ تغییری به وجود نیامده است.

روزگار، بیماری‌ها و رنج‌های خود را بالای جامعه‌ی ما تحمیل کرد. متاسفانه تجویز درست از نزد همه غایب شده است؛ زیرا نسخه‌های سالم را به کار نبرده ایم. اگر به کار هم برده ایم، دوز کامل را تطبیق نکرده ایم.

در حدود سی سال می‌شود که افغانستان در حد چند دسته، حلقه و حزب سیاسی به گروگان رفته است. اگر تمام چهره‌های مطرح و تاثیرگذار این سال‌ها را محاسبه کنیم، بیش از یک هزار و چند صد تن نمی‌شوند. این افراد با زورسالاران، تفنگسالاران و سایر رهنان، زنجیر و زولانه می‌سازند. آنان سلامت تمام جامعه را محبوس کرده اند.

از اشتباهات بزرگ سه دهه، این نیز بود که بازیگران سیاسی (منفی)، اکثراً در صحنه مانده اند؛ هر چند طالبان شمار زیاد آنان را یکی پس دیگر، جاروب کردند، ولی خود نیز از بیماری‌هایی برخوردار بودند؛ مثل این که به جای ملریا، کولرا بیآید.

وقتی کولرای طالبان با ادویه پاشی امریکایی‌ها پایان یافت، ملریای گذشته، دوباره بازگشت. یک خصوصیت بیماری ملریا این است که اگر دوز کامل ادویه‌ی آن، به کار نرود، چند روز بعد، باز می‌گردد، اما به اندازه‌ای اذیت کننده می‌شود که شاید از پا بیافگند.

پس از سقوط نظام طالبان، امریکایی‌ها، واکسین ضد پشه‌های ملریا را داشتند، ولی ما را برای ترحم آنان، رها کردند. این پشه‌ها آن قدر خون مردم را مکیدند که بسیار چاق شده‌اند. بنابراین، رنج مردم‌های را طولانی کرده‌اند. حالا تمام دنیا هم برای درمان آن‌ها در شگفت‌مانده است.

امریکایی‌ها فکر می‌کردند با احیای جنگ طالبان و جنگسالاران، از ادویه‌ی موثر، استفاده خواهند کرد تا بیماری طالبانی را پایان ببخشند، ولی متوجه نبودند جنگسالاران، دوای تاریخ گذشته می‌باشد. آنان عارضه‌ی جانبی دارند. اگر بیماری را مداوا کنند، صد تای دیگر را می‌آفرینند.

در واقع طالبان، زاده‌ی اعمال جنگسالاران استند. اگر جنگسالاران در کابل و در سایر مناطق، بر سر های مردم میخ نکوییده بودند و بالای مال، عزت و ناموس آنان تعماز نکرده بودند، هرگز زمینه‌ی ظهور طالبان به میان نمی‌آمد.

در گذشته، طالبان به دوای تلخی مانند بودند که هضم شان آسان نبود، ولی نسخه‌ی خوبی برای بیماری جنگسالاران به شمار می‌رفتند. مردم، بر اثر نیاز، تحمل کردند و آنان را همانند ادویه‌ی تلخ سر کشیدند.

حالا نیز تفنگسالاران قبلی با ظاهر نسبتاً آراسته، بالای جامعه حاکم شده‌اند. روش‌ها، قدرت و نیروی آنان تغییر یافته‌اند، اما ماهیت آنان عوض نشده است. بنابراین، طبیعی است که بار دیگر زمینه ابراز وجود طالبان میسر خواهد شد؛ زیرا نیروهای خارجی، دهان جوال را با دزدان گرفته

اند. به این دلیل، مردم ما به چه کسی عرض کنند؟ آیا بار دیگر ضرورت به دوای تlux طالبانی، احساس نمی‌شود؟

واقعیت این است که اگر جامعه‌ی جهانی و دولت افغانستان می‌خواهند عدالت و صلح را تامین کنند، باید استفاده از دوای تاریخ گذشته را کنار بگذارند. جنگسالاران، تنظیمسالاران و طالبان اند، بدیل‌های خوب هم دیگر نیستند.

اگر جامعه‌ی جهانی و حکومت افغانی می‌خواهند بیماری طولانی و سیاسی ما را درمان کنند، کم از کم از روش‌ها و تجربیات وزارت صحت عامه‌ی افغانستان بهره ببرند. به اساس قانون وزارت صحت عامه‌ی افغانستان، فروش و استفاده‌ی تمام ادویه جات تاریخ گذشته، ممنوع است.

هیات‌های وزارت، هرازگاهی به دواخانه‌های کابل و سایر ولایات می‌روند و ادویه جات تاریخ گذشته را گردآورده و می‌سوزانند. آنان به فروشنده‌گان ادویه جات تاریخ گذشته، مجازات قانونی تجویز می‌کنند.

ماموران و داکتران وزارت صحت عامه‌ی افغانستان، آگاهی دارند که ادویه جات تاریخ گذشته به صحت انسان، آسیب می‌رسانند. اگر بیماری را درمان کنند، ده‌های دیگر را به وجود می‌آورند.

متاسفانه مردم ما تاکنون نیز عاملان واقعی بیماری‌های سیاسی جامعه را تشخیص نکرده اند. جامعه‌ی جهانی با وجود وفتر تجربه، پی‌هم اشتباه می‌کند. آنان سیاستگران منفی، زورسالاران و محترکران را بالای

جامعه‌ی ما حاکم کرده و توانمند می سازند؛ کسانی که زنده گی ما از دست آنان برباد و نابود شد. اگر جنگ طلبان، صاحبان اندک نبوغی نیز می بودند، درمان اختلافات را خود می کردند.

به عنوان آخرین نکته‌ی این مقاله، بار دیگر از حکومت افغانی و جامعه‌ی جهانی می خواهم بیماران گذشته را به نام ادویه جات نو، در جامعه‌ی ما به کار نبرند. آنان همان ادویه جات تاریخ گذشته اند که استعمال دوباره‌ی شان، صد‌ها عارضه‌ی جانبی دارد و بیماری می آفریند.

اگر جامعه‌ی جهانی و حکومت افغانی همانند ماموران وزارت صحت عامه، ادویه جات تاریخ گذشته را ازدواخانه‌های شهرها گردآورده نمی توانند و قادر به سوزاندن نیستند، کم از کم، تجویزات غلط نکنند. بگذارند بیماران در سیاست بمانند، ولی آنان را با امتیازات سیاسی و اقتصادی، تجهیز نکنند. بگذارند با کفایت و ظرفیت خود شان زنده گی و نیروی سیاسی خویش را تضمین و وسعت بیخشند.

به هر حال، اگر حکومت افغانی و جامعه‌ی جهانی، فقط نیت عدم استفاده از ادویه جات تاریخ گذشته را نیز بیابند، باز هم مردم ما، نمازهای شکرانه را ادا خواهند کرد.

اگر جهانیان شکست بخورند؟؛ ترجمه‌ی مصطفی عمرزی

۵۴ /



## سیاهپوستی در آستانه‌ی کاخ سفید

یادآوری:

این مقاله نیز در شماره‌ی ۲-۱۳۸۷ شمسی نشریه‌ی «قلمروال»، انتشار یافته است. در آن زمان هنوز انتخابات ریاست جمهوری امریکا، صورت نگرفته بود، ولی بعضی گمانه‌هایی که در این نگارش بر آن داشتم، به واقعیت مبدل شدند.

\*\*\*

حسین بارک او باما در تاریخ امریکا، نخستین سیاهپوستی است که پس از رقابت‌های میان حزبی، در راس نامزدان قرار می‌گیرد. نیروی عمل و فکر بارک او باما، مهارت زبانی، فصاحت، جوانی و نیاز‌های جامعه‌ی امریکا برای تغییر، این ذهنیت اجتماعی مردم را تقویت کرده اند که او، چند گام جلوتر از نامزد دیگر حزب جمهوری خواه (جان مکین)، قرار دارد.

این که رقیان چه گونه فاصله تا آستانه‌ی کاخ سفید را می‌پیمایند، انتخابات آینده آشکار می‌کند. آن چه برای افغانان مهم است، توجه نامزد برنده به امور افغانستان می‌باشد.

اگر نامزد حزب جمهوری‌خواه، جان مکین، پیروز شود، آشکار است که سیاست‌های جورج بوش و حزب جمهوری‌خواه را پی خواهد گرفت. امکان دارد توأم با ضرورت زمان، تغییرات کوچک و بزرگ‌گی زیادی رونما شوند.

با وجود این که راجع به سیاست‌های اداره‌ی بوش در مورد افغانستان، انتقاداتی می‌شدند، ولی چون او، اراده‌ی قاطع داشت، در تنگنای انتقادات نمی‌ماند؛ اما هنگام اداره‌ی بوش، روی بدیل سیاسی جنگ‌جاری افغانستان، فکر نمی‌شود. بنابراین تفاهم با جنگسالاران محلی، تامین عدالت را ناممکن می‌سازد. مردم در یک صف و زورسالاران در صف دیگر ایستاده‌اند. در چنین حالی، به جای عدالت و انصاف، بیشتر به تفاهم سیاسی، معامله و ثبات نظامی توجه می‌شود.

زورسالاران در بدل امتیازات غیر عادلانه، نوازش شده‌اند. این وضعیت، دشواری‌های دیگری را نیز در افغانستان خلق می‌کند. اشتهای جنگسالاران رفع نمی‌شود، اما کاسه‌ی صبر ملت لبریز می‌شود؛ هر چند کمک‌های بی‌دریغ امریکا و جامعه‌ی جهانی به افغانستان، کم

از کم بالای جراحات به میان آمده‌ی مردم، مرحوم گذاشته‌اند. در اوضاع غیر مطمئن کنونی، اگر نامزد دیموکراتان، حسین بارک او باما، بر سریر قدرت بنشیند، چه نشانه‌های تغییر سیاست امریکا در افغانستان، رونما می‌شوند؟ بعضی کارشناسان به او باما دل بسته‌اند که او دیموکرات است. دیموکراتان به گونه‌ی طبیعی با زورسالاران، کنار نمی‌آیند. بنابراین، بازار جنگسالاران افغانستان، سرد شده، امتیازات گذشته و غیره‌ی آنان سلب می‌شوند و جانب مردمی حکومت، تقویت می‌شود.

آیا پاکستان که از عوامل اساسی بحران افغانستان است، با روی کار آمدن او باما، سیاست‌های خویش در قبال افغانستان را نرم خواهد

ساخت؟ اگر چنین نشود، امکان دارد اوباما با آنان به زشتی رفتار کند؟ زیرا به اساس اظهارات گذشته اش، بر این حقیقت واقف شده است که مشکل واقعی در پاکستان می‌باشد. آنان اگر قدرت نظامی خویش بالای پاکستان را به کار ببرند، پاکستان فلج می‌شود.

سفر اوباما به افغانستان و دیدار با مسوولان دولتی در کابل و ننگرهار، به معنی در ک هرچه بیشتر اوضاع و مشکلات افغانستان است. سفر او قبل از انتخابات ریاست جمهوری امریکا، این را آشکار می‌سازد که با پیروزی وی، کشور ما بخش مهم سیاست‌های خارجی امریکا خواهد بود.

عامل دیگر بحران افغانستان، ایران است که به گونه‌ی بسیار ماهرانه و همه جانبه، توطئه‌های خویش را اجرایی می‌کند. اوباما در حساب و کتاب با ایران نیز به خوبی آگاه است. اگر با روی کار آمدن او، راه مداخلات ایران و پاکستان بسته شوند، مشکل خارجی جنگ افغانستان، تقریباً حل خواهد شد.

دیموکراتان می‌خواهند به هر نوعی که باشد، خود را از درگیری نظامی در عراق، حفظ کنند. اگر آنان به گونه‌ی محفوظ، خود را از آن جا بیرون بسازند، توجه شان به افغانستان بیشتر شده و کشور ما، مرکز ثقل توجه می‌شود. به این گونه، زمینه‌ی همه جانبه‌ی صلح، ثبات و بازسازی میسر خواهد شد. افزون بر این، امکان دارد دیموکراتان در کنار حل نظامی جنجال افغانستان، روی بدیل سیاسی

غور کنند. هر کدام این حربه‌ها موفق شوند، برای افغانستان، مفاد زیاد خواهند داشت.

تذکر:

توضیحات بالا، جزو احتمالات اند. تطبیق و یا عدم تطبیق آن‌ها، به زمان، فکر، اعمال، جرات، موشکافی و پیروزی نامزدان، پیوند کامل دارد.



## ضرورت حضور قانونی نیرو های بین المللی

یادآوری:

این مقاله در شماره ۲ - ۱۳۸۷ شمسی نشریه‌ی «قلمروال»، به نشر رسیده است.

\*\*\*

تقریباً در دو سال اخیر، اتحاد شمال و در کنار آن، جبهه‌ای دارای اهداف مشابه (شورای متحد ملی) در نشست‌های تبلیغاتی، راه پیمایی‌ها و گفت و گو ها، متواتر تاکید می کنند باید حضور جامعه‌ی جهانی در افغانستان، قانونی شود. منظور از قانونی شدن، تعبیر و تفسیر خاص خود این گروه هاست.

آیا ضرورت حضور قانونی نیرو های بین المللی در افغانستان، وجود دارد یا نه؟ اگر دارد، باید کدام منابع قانونی داخلی و خارجی، آن را تایید یا رد کند؟

### ۱- ضرورت حضور نیرو های بین المللی در افغانستان:

در کل، ملت افغان حضور هیچ نیروی خارجی را در خاک خویش تحمل کرده نمی توانند، ولی وقتی حضور نیرو های جامعه‌ی جهانی به اثر عوامل مختلف خارجی، حتمی و ضروری شود، افغانان به اساس منافع ملی خویش می توانند در این مورد فکر کنند که تا چه زمان و به چه تعداد نیرو های خارجی، نیاز است.

افغانانی که به کنه‌ی مطالب رسیده‌اند، توجیه می آورند که نیرو های خارجی باید تا وقتی در افغانستان بمانند که کشور و نیرو های مسلح ما،

توان جلوگیری تعدادیات آشکار و نهان کشورهای همسایه و مغرض خویش را داشته باشند و جامعه‌ی جهانی نیز از این لحاظ، احساس آسوده‌گی کند.

هیجان مردم ما در جهش مدنی موج می‌زند. باید همه از اسارت جنگ و جنگ طلبان، رهایی یابند. بنابراین پس از تامین نیازها، بهانه‌ای برای گسل نیروهای جهانی به میان نمی‌آید و نه هم افغانان، تحمل ورود نیروهای بیشتر را دارند.

مردم ما اگر هنگام سقوط طالبان، حساسیت زیادی در برابر نیروهای خارجی نشان ندادند، به این دلیل بود که طالبان و قبل از آنان (اتحاد شمال) به گونه‌ای با مردم برخورد کرده بودند که همه جان به لب می‌رسند و از هر تحول جدید استقبال می‌کردند.

با ورود نیروهای خارجی، روند سیاسی و قانونی، به گونه‌ای که عادلانه باشد، نبود. اگر بعضی زیاده روی‌های سیاسی رونما نمی‌شدند، دست آوردهای کنونی، بیش از حالا بودند. در جریان پنج سال گذشته، بازسازی صورت گرفته است، اما بر اثر تداوم جنگ، به هر میزانی که عمران شود، به درستی، آشکار نمی‌شود.

خواسته‌های مردم روی قضاؤت عادلانه‌ی آنان تاثیر وارد می‌کنند؛ زیرا با ورود نیروهای خارجی، توقعات به اندازه‌ای بُلند رفته‌اند که با واقعیت‌ها مطابقت نداشتند. هر ازگاهی که میان واقعیت‌ها و نیازها، تناسب ایجاد شود، خواسته‌ها تامین خواهند شد.

تبصره و قضاوت روی کارهای انجام شده‌ی چند سال اخیر، عادلانه نیستند. البته شکایات مبنی بر این که باید استفاده‌ی بهتری از امکانات، صورت می‌گرفتند، ولی بر اثر بی‌عدالتی‌ها و کاستی‌های سیاسی از کمک‌های جهانی و شانس طلایی حضور آنان، استفاده‌ی مثبت نشده است، به جا پنداشته می‌شوند.

با وجود حضور سیاسی و نظامی جامعه‌ی جهانی، افغانستان هنوز هم در وضعی قرار دارد که نیازمند کمک و دستگیری می‌باشد. اگر جامعه‌ی جهانی، نیرو‌هایش را از افغانستان بیرون کند و کمک‌های مالی خویش را متوقف سازد، بار دیگر هرج و مرج برپا نمی‌آیا فجایع سالیان نود، دوباره تکرار نخواهند شد؟ آیا وضعیت بدتر از آن زمان نمی‌شود؟ به اساس تجربه‌ی گوییم که چنین می‌شود.

افغانان باید با درنظر داشت منافع ملی، به کشورهای همسایه، به خصوص ایران و پاکستان، مجال ندهند نیرو‌های جهانی را در تنگنا قرار داده و عقب بزنند تا بعداً در این خلا، زمینه‌ی حضور وابسته گانشان فراهم شود.

قانونیت یک موضوع یا یک مساله، بر اساس ضرورت، آشکار می‌شود. اکنون که به نیازهای افغانستان به دیده‌ی ژرف می‌نگریم، به وضاحت نمایان می‌شود که به حضور نیرو‌های جهانی، ضرورت است. همین ضرورت، راه قانونیت این نیرو‌ها را هموار می‌کند؛ گرچه پذیرش این مساله برای یک انسان آزاده، بسیار دشوار می‌باشد.

۲ - قانونیت حضور نیرو‌های بین‌المللی:

چنان چه پیش از این یادآوری کردم، نیاز به حضور نیرو‌های جهانی، منبع قانونی آنان شمرده می‌شود، ولی باز هم به اساس معیارها و اصول، قوانین و منابعی وجود دارند که مجوز به اساس آن‌ها اصدار می‌یابد. در میان منابع قانونی، یکی سازمان ملل و دیگری دولت افغانستان می‌باشند.

پس از رویداد یازدهم سپتامبر، سازمان ملل به اساس فیصله نامه‌ی «۱۳۶۸»، هجوم بالای امریکا را نکوهش کرد و آن کشور را قربانی شمرد. بنابراین مجوز می‌دهد دشمن را در هر کجایی که باشد، دنبال کنند. امریکایی‌ها به اساس همین مجوز، حکومت طالبان را واژگون کردند که بدین گونه راه برای نشست جهانی بن، هموار می‌شود. در این نشست که بعضی دسته‌های سیاسی، از آن جمله نماینده گان اتحاد شمال از اعضای اصلی بودند، سازمان ملل فیصله می‌کند نیرو‌های حافظ صلح بین المللی به افغانستان بروند و در آغاز امنیت کابل و بعداً امنیت سایر مناطق را تأمین کنند. به این گونه برای حضور نیروی‌های ائتلاف و آیساف، مجوز حقوقی جهانی به وجود می‌آید. این که این مجوز به نظر بعضی عادلانه است یا غیر عادلانه، سخن دیگر می‌باشد. البته پذیرش فیصله‌های سازمان ملل، اختیاری است، ولی فیصله‌های شورای امنیت، اجباری اند! اگر بر اساس فیصله‌ی شورای امنیت، نیرو‌های بین المللی را به کشوری گُسیل می‌کنند، حق مخالفت سلب می‌شود. به هر صورت، این یک بحث طولانی است که ما به گونه‌ی کوتاه به آن اشاره کردیم.

در کنار نیرو‌های خارجی، سه ارگان دولتی که در واقع زاده‌ی حضور آنان اند از رهگذر قانونی و حقوقی، هیچ چالشی را پیش‌پای نیرو‌های بین‌الملی نگذاشته‌اند. دولت افغانستان، آگاه است که اگر نیرو‌های خارجی همین اکنون از افغانستان خارج شوند، بقای آنان تهدید می‌شود.

دولت‌هایی که از رهگذر عمل، با دیگران پیوسته باشند، چه قدر مشروعیت و توان دارند در باره‌ی مشروعیت دیگران، فیصله کنند؟ افرون براین، افغانستان از یک استراتیژی طولانی با امریکا برخوردار است. این نیاز، ایجاب می‌کند تا زمان برقراری ثبات کامل در افغانستان، نیرو‌های بین‌المللی در کشور مقیم باشند.

این که بعضی دسته‌ها و افراد سیاسی، سخن از قانونیت نیرو‌های خارجی می‌زنند، باید به پس منظر آنان نیز نظر انداخته شود. آیا چنین بیاناتی از روی صدق اند یا از روی ترفند و فریب؟

بعضی مدعیان قانونیت، دسته‌هایی اند که پیش از دیگران فریاد می‌زدند نیرو‌های امریکایی زود بیایند و ما را از حملات مرگبار طالبان، نجات ببخشند! بعضی که امروزه خواهان بیرون رفتن و قانونیت نیرو‌های ناتو اند، مردمی به شمار می‌روند که رهبریت آنان در گذشته، پس از نشست‌های پُرسرو صدا، بیش از دیگران، به نیرو‌های امریکایی لیک گفته است. آنان در آن زمان، نام قانونیت را نیز نمی‌گرفتند. آنان خانه‌های خویش را با کرایه‌ی هنگفت به نیرو‌های امریکایی می‌دادند و شانه به شانه، همانند ملیشه‌های اجیر، در کنار

امریکایی‌ها بر ضد طالبان جنگیده اند و تا سالیان زیادی به نام محافظه‌کار امریکایی‌ها خدمت کرده اند و اکنون نیز می‌خواهند این کسب را ادامه دهند؛ ولی حالا که از قانون مندی نیرو‌های خارجی سخن می‌گویند، به این دلیل است که برای سایر امتیازات سیاسی، تله گذشته اند. فکر می‌کنند جهانیان را با این «قانونیت»، هراسان خواهند کرد تا مهیای تفویض هدایای بیشتر شوند. به این اساس می‌پندارند چون رهبری ولسی جرگه (محمد یونس قانونی) با آنان است و وجود شان در حکومت نیز سنگین می‌باشد، با استفاده از عامل قانونیت، همانند ابزار فشار بالای نیرو‌های خارجی، عمل می‌کنند.

ایران و پاکستان نیز از حضور نیرو‌های جهانی در افغانستان در تشویش هستند. این کشورها از گذشته با وابسته گان خویش، یارانه‌ی نهان و آشکار داشته‌اند. پیوند‌های نهان این کشورها با قضایای ما، رد شده نمی‌توانند.

هیچ شکی وجود ندارد که خودسری نیرو‌های خارجی و عملیات نادرست و کشتار صد‌ها افغان‌بی‌گناه، باعث پذیرش هیچ افغانی نیستند و نه می‌توانند به استحکام امنیت کمک کنند؛ بر عکس از تاثیرات منفی هم برخوردار می‌باشند.

هیچ افغان ملیگرا شعوری، حضور قانونی، غیر قانونی و درازمدت نیرو‌های خارجی را پذیرفته نمی‌توانند، اما می‌دانند ایجاد مانع برای نیرو‌های جهانی، به معنی هموار کردن راه برای حضور نیرو‌های مغرض کشورهای همسایه است.

چه فکر می‌کنید که اگر همین اکنون نیرو‌های امریکایی و جهانی نباشند، به خصوص دو اتحاد «جبهه‌ی متحد ملی» و «شورای متحد ملی» که هر دو روی یک سکه اند، می‌توانند شبی را نیز در کابل سپری کنند؟ آیا بعداً جای شان در کولاب، اصفهان و سایر مناطق، نخواهد شد؟

هدف مدعیان قانونیت از هلله و هیاهو، این است تا بتوانند از نیرو‌های خارجی در کنار استفاده‌ی کنونی سیاسی، اقتصادی و نظامی، استفاده‌های دیگر نیز کنند، اما خواست مردم از نیرو‌های خارجی این است تا عملیات خودسرانه و بیشتر را متوقف ساخته و به جانب مردسالار دولت افغانستان کمک کنند در اردو، پولیس و امنیت ملی، ترتیبات کامل حکم‌فرما و این ارگان‌ها را نیرومند بسازند؛ زیرا هزینه‌ی یک سرباز آنان به تناسب هزینه‌ی صد سرباز ماست. آنان با ساختارهای فرهنگی، اجتماعی، قومی و جغرافیایی افغانستان آشنا نیستند و نه هم تجربه‌ی جنگ‌های گوریلایی را دارند؛ بنابراین، تلفات نیرو‌های خارجی و مردم ملکی بسیار می‌شوند.

برای آن که جلو زیان‌ها و تلفات بیشتر گرفته شود و هم در وضعیت افغانان ملکی رفاه رونما شود، خوب است اردوی افغان را با سلاح‌های پیشرفت‌هه مجهر کنند تا به گونه‌ی همه جانبه، نیرومند شوند. این کار، جلوگیری از جنگ‌های داخلی و مهار آن‌ها را تسهیل می‌کند و در یک زمان مناسب، زمینه‌ی را برای خروج نیرو‌های خارجی، میسر می‌

سازد. اردوی افغان سریعاً آماده خواهد شد به نوبه‌ی خویش از کشور محافظت کند و همچنان به تعدی همسایه گان، پاسخ بگوید. نیرو‌های بین‌المللی و آگاهان سیاسی باید بالای نیرنگ‌ها و مشی مغرضانه‌ی تجار سیاسی توجه کنند و بیش از این، نه فقط امتیاز ندهند، بل در باره‌ی سلب امتیازات گذشته، تصمیم بگیرند.



## فرهنگ شکایات

یادآوری:

این مقاله در شماره ۲-۱۳۸۷ شمسی نشریه‌ی «قلمروال» به عنوان سرمقاله، نشر شده است.

\*\*\*

در سه دهه جنگ، روی اکثر ارزش‌های افغانستان، ابرهای ابهام گسترده شدند. بسیاری از معیارهای عرصه‌ی زنده‌گی، کمرنگ شده اند. مردم، راه را گم کرده‌اند. درست و نادرست، خدمتگار و تخریبکار، اکثراً مکتوم مانده‌اند.

بوته‌ی انتقاد، پیش از وقت رشد کرده است. پس از رژیم اخنافی (amarat طالبان)، دیموکراسی مهارگسیخته فرا رسید. دشواری دیگر این است که مردم را در طی طریق سیاسی، دچار هرج و مرج می‌کنند.

رونده‌انتقادات بی‌هدف از آخرین روزهای حاکمیت بیرک کارمل آغاز یافت. کارمل در آغاز، ورود اتحاد شوروی را برای خود فخر می‌دانست، ولی پس از آن که جنگ شدت گرفت، مسؤولیت حضور روسان را به گردن حفیظ الله امین انداخت. وی در اواخر حاکمیت اش، بالای بعضی اعضای حزب و چهره‌های مطرح حکومت نیز انتقادات تندي کرد. داکتر نجیب الله، این جریان را ادامه داد. او در یک نشست خلقیان و پرچمیان، از مخالفت آن‌ها سرپیچید و گفت که نه خلقی است و نه پرچمی! بعد کتابی حاوی سخنرانی‌های انتقادی به نام «انتقاد و انتقاد از خود» انتشار یافت.

در اواخر حاکمیت داکتر نجیب الله، اکثر ماموران بُلند رتبه و پایین رتبه‌ی حکومتی، آغشته به انتقاد شدند. آنان به جای این که ظرفیت‌های خود و کشور را بسنجند و راه بیرون رفت از بحران را انگشت بگذارند، همه از یک سر، دامان انتقاد را گرفتند.

در حاکمیت هرج و مرچ تنظیمی، انتقاد به گونه‌ای عام شد که رهبران و جنگسالاران تنظیمی در گُل، معافیت حاصل کردند. در آن زمان، وضع چنان نابسامان بود که از سطح انتقاد بالا رفت و «بدون شمشیر» (طالبان)، راه نجات میسر نمی‌شد.

در حاکمیت زورسالاری طالبان، انتقاد در سطح داخلی و حکومتی، معادل کفر بود. تنها رادیو‌ها و رسانه‌های خارجی بودند که می‌توانستند با طالبان مقابله کنند. در داخل، زبان و قلم هر کسی از کار باز مانده بودند. روی رسانه‌ها، گرد‌های سانسور می‌نشستند.

پس از واژگونی حکومت طالبان که باد ناگهانی مردم‌سالاری وزیدن گرفت، باز هم قلم‌ها تیره شده و افسار زبان‌ها رها می‌شوند. هر چه در دهان هر کسی می‌آید، به بیان آن می‌پردازد. این روند تا هنوز ادامه دارد. شگفت این است که تمام رسانه‌های دولتی، غیر دولتی و افراد مصمم‌اند در تبلیغات منفی نقش گیرند؛ اما هیچ آدرسی وجود ندارد مسوولیت را بر دوش بگیرد.

مدتی قبل، رادیوی آزادی در یک میز گرد، وزیری را دعوت کرده بود تا به پرسش‌ها و شکایات مردم، پاسخ بگوید. وزیر صاحب به جای این که پاسخ شکایات مردم را بدهد، در شکایت کردن، جلو افتاده بود.

میزبان رادیو به وزیر صاحب می‌گوید: «بس است وزیر صاحب! آگاه شدیم. ما شما را برای این دعوت کرده بودیم تا به شکایات مردم پاسخ بگویید. شما که خود شکایت می‌کنید! پس شکایت شما را چه کسی پاسخ دهد؟»

اکنون تمام ارگان‌های دولتی بدون شکایت و انتقاد، کار دیگری نمی‌کنند. دو ارگان بزرگ دولت، قضا و به ویژه پارلمان، تمام مشکلات را از آن حکومت می‌دانند. آنان خود را تنها وقف انتقاد کرده‌اند و به انتقاد، کار نیز می‌گویند. این در حالی است که اکثر اعضای شورا، مهمترین اعضای حکومت بودند. آنان در آن زمان، چه گلی به آب داده‌اند که حالا بر مسوولان حکومتی، انتقاد می‌کنند. در ولسی جرگه، وکیلانی انتقادات تند و زیاد می‌کنند که پیش از این در حکومت، بیش از دیگران کرسی داشتند و حالا بیشتر از دیگران از حکومت، باج می‌گیرند.

روند انتقاد حتی تا معاونان ریاست جمهوری رسیده است. معاونان ریس جمهور نیز بالای دولت، انتقاد می‌کنند. نزدیک است روند ناسالم انتقاد تا مقام ریاست جمهوری برسد. در اینجا پرسشی به میان می‌آید که کار را چه کسی انجام می‌دهد؟ دوستی دارم که دم‌های ماران و گژدمان را می‌داند. برایم گفت در پشاور، هندویی نزدم آمد و گفت: پیر صاحب! برایم یک دم بده. برایش گفتم: دم چه چیزی؟ گفت: در سقف خانه ام مار گردش می‌کند. برایم دم بده تا مار را گم کند و او را پایین بیاورد. چندین مراتبه به سرش دم و چف کردم. بعد

برایش گفتم: این دعا را چند بار گفته و بعد برای مار بگو که به حکم خدا و به اجازه‌ی پیر صاحب، پایین بیا!

هندو به خانه اش رفت، اما فردا عصر دوباره آمد و گفت: تو برایم اجازه داده بودی تا مار را دم کرده، بعد بگوییم که به حکم خدا و به اجازه‌ی پیر صاحب پایین بیا! خوب، من این کار را کردم تا مار پایین بیاید، ولی چه کسی او را بگیرد؟ گفتمن: خودت او را بگیر! هندو بسیار با هراس گفت: پیر صاحب! اجازه ات را دوباره بگیر تا مار مرا نگزد.

پرسش این جاست که انتقاد آسان است و هر کسی می‌تواند انتقاد کند، ولی راه حل کدام است؟ چه کسی می‌تواند مشکل را کند؟ اگر ماموران حکومت، پارلمان و قضاء، همه انتقاد کرده و کار نکنند، این «مار» مشکلات را چه کسی بگیرد؟

جامعه، تنها با انتقاد سامان نمی‌یابد. رفاه جامعه، کار و تلاش می‌خواهد. کسی که کار می‌کند، در جست و جوی ابزار است. کسی که کار نمی‌کند، دلیل می‌گوید. انتقادات بسیار، جامعه را به معافیت انتقاد، آغشته می‌کنند.

انتقاد، زمانی خوش است که به جا و به موقع باشد؛ دارای راه حل بوده و جامعه نیز دارای نظم، ظرفیت و امکانات کامل باشد. به جای سخنان و انتقاد مفرط، کار کوچکی نیز بسیار سودمند است.



## فقر، منشای مشکلات است

یادآوری:

این مقاله در نشریه‌ای در کابل و در مجله‌ی «رنا» در نتگرهار نیز به نشر رسیده است.

\*\*\*

تراژیدی جاری افغانستان، دلایل گوناگون دارد:

عوامل سیاسی، مداخله‌ی خارجی، ارزش و موقعیت جیوپولیتیک افغانستان، وجود تنظیم‌های دستپرورده‌ی بیگانه و فعالیت‌های نادرست سیاستگران نااهل. این همه در مکان و زمان خوبیش، باعث عقب مانی‌ها و بی ثباتی‌های افغانستان شده‌اند. افزون بر این‌ها، بعضی عوامل اساسی دیگر نیز وجود دارند که باعث تحمیل عوامل بالا شده‌اند. در این میان، فقر نیز مهم شمرده می‌شود.

فقر، بستر جنگ‌ها و دشواری‌ها را مساعد می‌سازد. فقر، رنگ‌ها و انواع مختلف دارد: فقر سیاسی، فقر ذهنی، فقر اقتصادی، فقر فرهنگی و غیره، ولی در گل، دو فقر: یکی مادی و دیگری معنوی، زیانبار‌تر است. بخش‌های دیگر، جزو همین‌ها بوده و در بی ثباتی جامعه، نقش اساسی دارند.

از رهگذر اقتصادی تا سال ۱۳۵۷، سطح زنده‌گی مردم افغانستان، در حال شگوفایی و رشد بود. با وجود معضلات، وضع حیات ما نسبت به بعضی کشور‌ها، بسیار خراب نبود، اما بر اثر جنگ‌ها، اقتصاد افغانستان، نزدیک صفر می‌شود که بعداً به حد صفر می‌رسد.

از رهگذر اقتصادی، زنده‌گی پایین تر از صفر، به آن وضعی گفته می‌شود که کسی مقروض باشد. این، چنان مرحله‌ی زنده‌گی است که انسان را به سوی مایوسی می‌کشاند و ناگزیر می‌کند برای ادامه‌ی حیات، به هر نوع منبع مشروع و غیر مشروع، دست بیاندازد؛ حتی اگر به بهای ترک ارزش‌های فرهنگی، ملی و تغییر آن‌ها باشد.

هادی بزرگ بشریت، حضرت محمد (ص)، مسلمانان را به مبارزه و مجادله بر ضد فقر دعوت کرده و نداری را پدیده‌ی مخالف اسلام دانسته است. جهان بینی حضرت پیامبر بزرگ (ص) این است که فقر، وهم انسان را بیشتر می‌سازد و مسلمانان را از راه درست و مستقیم، بازمی‌دارد.

آورده‌اند که حضرت پیامبر بزرگ (ص) گفته است: «مردمان زیادی به خاطر فقر، به کفر رو می‌آورند.» هیچ سخن و کردار پیامبران، بی‌حکمت نیستند. اساس و حقیقت این حدیث پیامبر (ص) را با چشمان خویش مشاهده کرده‌ایم.

وقتی جنگ‌های طولانی، باعث تخریبات زیربنایی افغانستان شدند، سطح اقتصاد مردم، بسیار پایین آمد. در آن هنگام، شمار زیاد افغانان، ارزش‌های ملی و اسلامی خویش را از دست دادند. آنان کوشیدند به گونه‌ای زنده‌گی خویش را از بلای فقر و تنگدستی، نجات بخشند. در نخست، دامان مهاجرت به کشور‌های همسایه را گرفتند. بعداً برای پناهنه‌گی، در جست و جوی کشور‌های غیر اسلامی برآمدند. هنگام

حاکمیت طالبان، وضع چنان خفغان آور شده بود که بعضی افغانان در بدل زنده گی آرام، ترک کردند.

به اساس گزارش‌های مختلف، هنگام حاکمیت طالبان، نزدیک به یک صد هزار افغان، از اسلام، به این نیت به عیسویت گراییده اند تا در کشورهای غیر اسلامی، برای آنان پناهنده گی داده شود.

در این هیچ شکی وجود ندارد که افغانان در برابر سختی‌های زنده گی، انسان‌های مقاوم استند، ولی در آن هنگام، فشار فقر چنان زیاد بود که مقاومت بعضی افغانانی را که به زنده گی و آزادی‌های شهری خوکرده بودند، درهم می‌شکند.

اگر فقر به همین سطح و سرعت، جریان داشته باشد، وضع خراب تر می‌شود. در گذشته اگر کسی به عنوان تبعه‌ی کشورهای غربی پذیرفته می‌شد، خانواده‌هایی آنان در پاکستان و افغانستان، خیرات‌ها می‌کردند که شکر خدا، عضوی از خانواده‌ی آنان، پذیرفته شده است.

داستانی نقل می‌شود که اعضاً یک خانواده در آسترالیا پذیرفته شده بودند. زنان و کودکان نیز در میان آنان قرار داشتند، ولی یک پیرزن این خانواده در افغانستان باقی مانده بود. او بسیار آرزوی استرالیا را داشت. وقتی نماز عصر و شام را به جا می‌آورد، در دعايش می‌گفت:

خدایا! مرا به آسترالیا ببر و در همان جا بمیران... .

این داستان‌ها باعث خرسندی و افتخار نیز می‌شوند، ولی قبل از سال ۱۳۵۷، باعث شرم، ننگ و زشتی بودند. فقر و جنگ، حرف را به این مرز رسانده‌اند.

جنگ افغانستان اگر از جانبی از عناصر ایدیالوژیک بهره مند باشد، از سوی دیگر، فقر نیز سهم زیادی در آن دارد. در صفوف جوانب متخاصم، تعداد زیاد جوانانی می‌جنگیدند که مجبوریت‌های اقتصادی، آنان را به گرفتن اسلحه، واداشته بودند.

هنگام حاکمیت داکتر نجیب الله، پدری از فرزندش خواسته بود برود افسر شود و معاش دو چند بگیرد. فرزندش گفته بود: پدر! معاش دو چند = مرگ است. چند ماه معاش خواهم گرفت، ولی بعداً جسم را برایت می‌آورند؛ اما پدرش می‌گوید: فرزندم! من آگاه شده‌ام که پس از مرگ نیز معاش می‌دهند؛ یعنی معاش تقاعدي؛ هرچند این حکایت، همانند مزاح است، ولی تکدر فقر آن زمان جامعه‌ی ما را منعکس می‌کند.

فقر، اکنون نیز جریان دارد. تعداد زیاد جوانان ما به زور پول، به ضد کشور خویش به کار گرفته می‌شوند. برای آنان تخریب مکاتب، پوهنتون‌ها، پل‌ها و جاده‌ها به اجاره داده می‌شود. از آنان به خاطر فقر اقتصادی، برای ویرانی بیشتر کشور شان استفاده می‌کنند. بنابراین با گذشت زمان، ندارتر می‌شوند.

در بعضی مناطق، فقر به حد و خامت رسیده است؛ حتی کسانی برای فروش فرزندان خویش مجبور شده‌اند؛ یعنی فقر نسبت به جنگ، بیماری‌های سلطانی و غیره، به اندازه‌ای زیانبار است که اگر هیچ کسی راضی به فروش فرزندانش نشود، هنگام فقر، به آن، رضایت می‌دهد.

چنان چه پیش از این گفتم، ناداری تنها اساس اقتصادی ندارد! بل باور های نادرست در باره‌ی کشور و زنده گی را نیز فقر می‌گویند. جامعه شناسان معتقد اند: «ناداری، زیان بارتر از هر چیزی است؛ زیرا باعث می‌شود انسان، توان تعیین سرنوشت خویش را از دست دهد.»

در جامعه‌ی ما، در درجه‌ی نخست، سیاستگران و در درجه‌ی دوم، مردم عام، در مرحله‌ی خطرناک فقر قرار دارند. ما ظرفیت و کفایت سالم خویش برای کشور، زنده گی و جامعه را از دست داده‌ایم. بنابراین، اگر بخواهیم جامعه را از بحران‌های مختلف، بیرون ببریم، در نخست باید به درمان فقر خویش پردازیم. ما باید تمام ملت را به سوی دانش و علم، تشویق کنیم. وقتی دانش کافی به دست آورديم، می‌توانیم در برابر هر نوع فقر مادی و معنوی، مبارزه کنیم. پایان هر نوع فقر، پایان گونه‌ای از بدبختی‌های ماست.



## محکمه، خود قابل محکمه است

یادآوری:

این مقاله در شماره ۲-۱۳۸۳ نشریه‌ی «قلموال»، به نشر رسیده است.

\*\*\*

در کتابی خوانده بودم: «مردم می‌گویند این شخص آن قدر چشم سفید است که بالباس، داخل چشم می‌شود»، ولی من نمی‌پذیرفتم؛ زیرا چشم، بسیار کوچک است. نه فقط لباس، اگر گردی نیز داخل آن شود، باعث عذاب می‌شود.

وقتی اندکی بزرگ شدم، آگاه شدم که مردم نه تنها بالباس، بل با موترها و تعمیرها نیز داخل چشم می‌شوند. بعضی هیچ چیزی نداشتند، ولی امروزه موترها دارند و عمارات بربرا می‌کنند. وقتی به آنان بگویید: اینها را از کجا آورده‌ای؟ بلافاصله پاسخ می‌دهند: چه چیز را؟ این چی است بابا! این که هیچ چیزی نیست. آنان با تمام آن‌ها داخل چشم می‌شوند.

داخل شدن به چشم، مانند مواردی که در طبیعت در حال رشد اند، بسیار جلو رفته است. حالا مردم با شهرهای کامل، ولایات، کشورها و با جنایات بزرگ، داخل چشم می‌شوند؛ یعنی چشم سفیدی به حدی زیاد شده است که دیگر هیچ چشم و عقلی، جلو آن‌ها را نمی‌گیرد؛ به ویژه در بخش سیاسی.

در افغانستان، یک رهبر یک حزب سیاسی هم نپذیرفته است که ویرانگر بوده باشد. به باور آنان، تمام کردار نادرست را طرف مقابل

انجام داده است. اگر جایی ویرانی و خطابی کرده باشند، آن‌ها را نیز گویا طرف مقابل بر آنان تحمیل کرده اند!

وقتی با استاد ربانی می‌نشینید، هیچ‌نمی‌پنداشید که شانزده و نیم هزار میلیارد افغانی که در روسیه چاپ شده بودند، با انگشتان نازک او در جنگ‌های تنظیمی، هزینه شده باشند. اگر با طرفداران انجینیر حکمت یار بنشینید، هیچ‌گاه برای تان اعتراف نمی‌کند که گویا راکتی را بالای شهر کابل انداخته باشند. اگر با طرفداران انجینیر احمد شاه مسعود بنشینید، هیچ‌گاه نمی‌پذیرند که آنان نیز در جا‌هایی پُل‌ها، پلچک‌ها و شهر‌ها را ویران کرده و یا هم با روسان، آتش بس کرده باشند یا در نبرد با حزب اسلامی و حزب وحدت، بخش‌های وسیعی شهر کابل را ویران کرده اند یا برای جنگ‌های قومی، تلاش نکرده باشند.

وقتی با طرفداران عبدالعلی مزاری، کریم خلیلی، اکبری و محقق می‌نشینید، هیچ‌گاه نمی‌پذیرند که گویا میخی را بی‌جا کوبیده باشند یا برای کسی بدون موجب، رقص مرده را نشان داده باشند.

طرفداران دوستم، هیچ‌گاه نمی‌پذیرند که سربازان آنان، روی کسی را خراشیده باشند یا مردم از دست و زبان آنان، اذیت ندیده باشند. گویا در تمام زنده گی سیاسی خویش، بالای خانه‌ی هیچ کسی یورش نبرده اند. کوتاه‌این که تمام آنان، پرستو‌های بی‌آزار اند؛ اما ثبوت بی‌گناهی آنان، زمانی ارائه شد که کمیسیون انتخابات در باره‌ی نامزدی شان بیان داشت: «اگر کسی بالای آنان انتقادی دارد، به کمیسیون بفرستد.» در مدت کوتاه سه روز، بیش از ۱۱۵ اتهام بر جنرال دوستم،

کریم خلیلی و حاجی محمد محقق وارد شدند که اکثراً آنان را به جرایم ضدبشری متهم می‌کردند.

ممکن است اتهاماتی متوجه آقای قانونی و سایر نامزدان نیز وجود داشته باشند، اما به کمیسیون نرسیده بودند یا هم اغماض صورت گرفته است. چنان‌چه کمیسیون انتخابات، نیروی بسیار نداشت و نه توان طبیق قانون اساسی و قانون انتخابات را دارد، بنابراین مسؤولیت را از سر خویش رد می‌کند. آنان موضوع را به وزارت امور داخله و ستره محکمه راجع می‌کنند. در آن جا نیز شیروار، چشم پوشی می‌شود. در ستره محکمه بالافاصله به صدور حکم و فرمانی نیز پرداختند که اتهامات واردۀ غیر مستند و بی اساس می‌باشند.

دوباره به یاد داستان «چشم سفیدی» افتادم. راستی که در این وطن، کذب و چشم سفیدی، انکشاف خوبی کرده‌اند. مشاهده کنید! با شهر های کامل، با پایتخت کشور، با این قدر ولایات، ویرانی‌ها و با اجساد ۶۵۰۰۰ شهربیان کشته شده‌ی کابل، داخل چشم انسان می‌شوند. آفرین به این جرات و به این جسارت اخلاقی که گفتند اتهامات مستند نبودند.

شگفت است که اکثراً قاضی‌ها با قیاس استدلال می‌کنند. آنان می‌گویند از این آیت یا آن حدیث شریف، گرفته شده است. کسی می‌گفت: «چیزی وجود دارد که گرد است، نارنجی است، ترش می‌باشد و در دست جا می‌گیرد؟» انسان، خود می‌داند که نارنج است، ولی باوجود آن اگر باز هم کسی نمی‌داند، چه بگوییم؟

آیا ویرانی شهر کابل، ثبوت نیست؟ آیا ۶۵۰۰۰ کشته شده گان شهر کابل، اسناد نیستند؟ آیا رسانه‌های متهمان، اسناد نمی‌شوند؟ آیا تعمیر های وزارت امور داخله و ستره محکمه، اثبات این حقیقت نیستند که در زمان جنگ‌های تنظیمیان، چه قدر راکت بر آن‌ها فیر شده‌اند؟ این یک مثال زشتی در تاریخ دنیا خواهد بود که دو ارگان بزرگ یک کشور، اجرایی و قضایی، همزمان روی جنایتکاران، پرده بیافگشتند. آنان به اصطلاح عوام کوه را با کاه می‌پوشانند.

می‌گویند در موتمری راکبین زیادی نشسته بودند. از یکی بادی بیرون می‌شود. دیگران برای آن که آبروی او نزود، خودشان را به نفهمی می‌زنند که گویا چیزی نفهمیده‌ایم؛ اما شخص فاعل، پنجه اش را روی یک پایپ فلزی می‌کشید و تلاش می‌کرد صدای همانند ایجاد کند. او به این گونه وانمود می‌کرد که صدا از تصادم پایپ فلزی موترو انگشتان وی ایجاد شده است، نه از خطای واقعی او. این کوشش به این دلیل بود تا سایر راکبین را بر خطای خود غافل بسازد. در میان راکبین، یکی که باد او، وی را بسیار به تنگ آورده بود، اندکی از جرات کار گرفته و آهسته برایش می‌گوید: ماما! غم صدا را خوردی، رفع بو را چی می‌کنی؟

حالا مردم به ستره محکمه و وزارت امور خارجه می‌گویند که غم صدای نامزدان را خوردید، ولی بو را چه گونه رفع می‌کنید؟ ویرانی کابل و سایر ویرانی‌های کشور را نیز احیا می‌کنید یا که این کار را به خود آنان واگذار کرده‌اید؟!

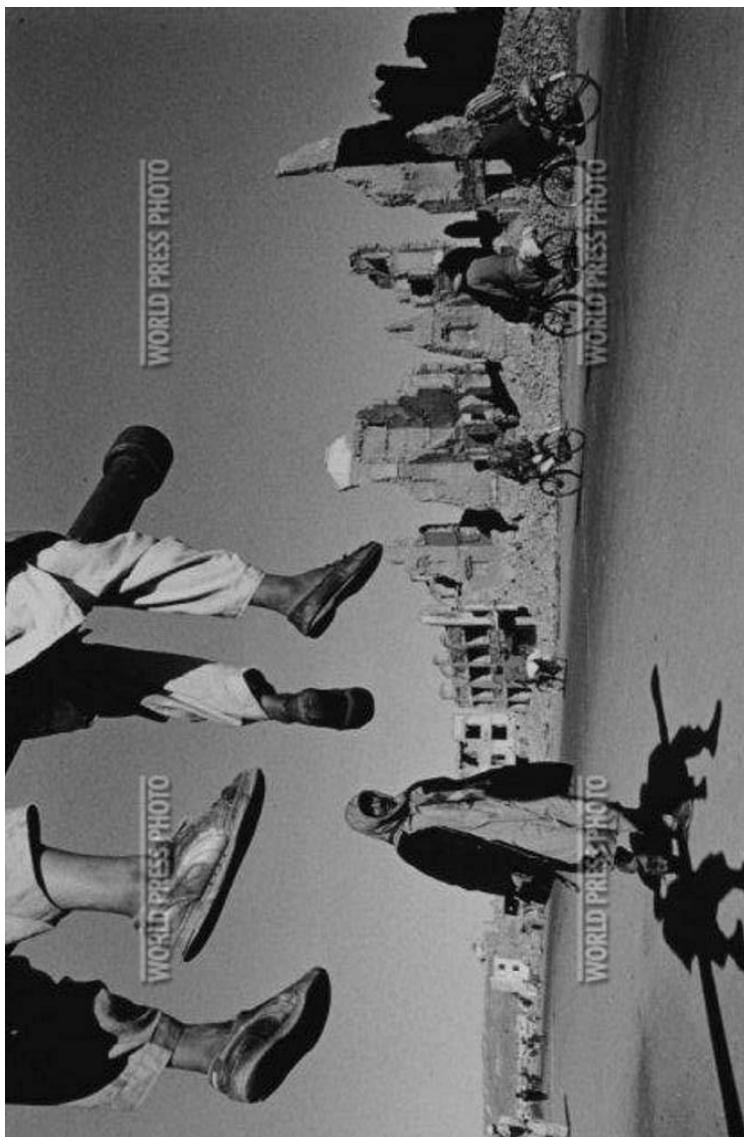
من نمی‌دانم که انتقاد بالای وزارت امور داخله، ستره محکمه، پولیس یا قاضی، چه قدر تاثیر دارد؟ ولی باید گفته شود که مردم مظلوم ما به هر چیزی آگاه استند. اگر کسی به جنایتکار و دزدی، لقب قهرمان بدهد، مردم او را می‌شناسند. اگر کسی روی قهرمانان واقعی، حاکم بیافگند، باز هم مردم بی خبر نیستند.

ستره محکمه و وزارت امور داخله، به هر اندازه‌ای هم که تحت فشار سیاسی بوده باشند، باید به چنان فیصله‌ای تن می‌دادند و تاریخ را زشت می‌کردند. بهتر بود کم از کم خموشی اختیار کرده و به کسی سند برائت نمی‌سپردند. شگفت این است که آنان از مردم، اسناد جرم را می‌خواهند. بنابراین، پرسشی متوجه شان می‌شود که آیا آقای دوستم، خلیلی و محقق، اسناد نیکنامی خویش را ارائه کرده‌اند که شما به اساس آن‌ها، آنان را مرغان بی آزار شمرده‌اید؟ به باور شما، دوسيه‌های دوستم، خلیلی و محقق نیازمند سند بودند، اما مساله‌ی عبدالحفيظ منصور و لطیف پدرام که هر دو بانگ می‌زنند «افغان نیستند»، نیازمند سند نیست؟

به چه چیزی سند می‌گوید؟ آیا مردم، مرده‌ها، ویرانی‌ها، شهرها و گورستان‌ها سند نیستند؟ آفرین به وجود آن قاضی و پولیسی که پس از چنان فیصله‌ای به خواب آرام فرو می‌روند.

اگر جهانیان شکست بخورند؟؛ ترجمه‌ی مصطفی عمرزی

۸۲ /



## هفتم و هشتم، دو روی یک غم

یادآوری:

این مقاله نیز در شماره ۱-۱۳۸۷ شمسی در نشریه‌ی «قلمروال» به نشر رسیده است.

\*\*\*

تراژیدی کنونی افغانستان در هفتم ثور سال ۱۳۵۷ شمسی آغاز و در دو دهه‌ی گذشته، مراحل مختلف یافته است. گفته می‌شود فقط در ۲۱ ماه سالیان نخست حاکمیت کمونیست، بیش از سی هزار افغان به گونه‌ی ظالمانه کشته شده و بی شمار دیگر مهاجر می‌شوند.

با تجاوز لشکر شوروی، توام در حاکمیت‌های کارمل-نجیب، نزدیک به یک میلیون هموطن ما کشته و به همین تعداد معیوب و معلوم شده اند. به اغلب گمان، شش میلیون افغان ناگزیر، به خارج از کشور هجرت کرده اند. در جریان جنگ‌های آن زمان، نزدیک به دو میلیون خانه ویران می‌شوند.

بر اثر حضور لشکر شوروی و وجود حکومت دست نشانده‌ی آنان، عیوب مختلف تنظیم‌های جهادی مکتوم مانده بودند. جهاد، هر عمل نادرست را رنگ مشروع می‌بخشید، ولی وقتی اتحاد شمال با حمایت روسیه، طرح صلح ملل متحد را حذف می‌کند و حکومت داکتر نجیب الله واژگون می‌شود، چهره‌های مجاهدین واقعی و جعلی نمایان می‌شوند. کسانی که نقاب مجاهد را اختیار کرده بودند، به اعمالی دست زدند که در وفت، بدتر از کمونیستان بودند.

تنظیم‌ها تنها در شهر کابل، بیش از ۶۵ هزار کابلی را کشتند و بیش از ۸۰ هزار خانه را تخریب کردند. آنان موظیم ملی را تاراج و قوای مسلح افغانستان را نابود می‌کنند. بنابراین، بار دیگر هزاران و میلیون‌ها افغان مجبور می‌شوند کشور را ترک کنند. خلاصه مردم بر «کفن کش سابق»، پشیمان می‌شوند.

در زمان حضور لشکر سوری، بیشترین بار جنگ، روی ساحات غیر شهری یا روستایی دور افتاده بود، ولی جنگ‌های تنظیمی در شهرها متumerکز بودند. جنگ در افغانستان، خانه به خانه گذار می‌کرد. مخالفت‌ها، نه چیزی را در شهر و نه هم در روستاها باقی گذاشتند. جنگ، تمام دارایی‌های کشور را یکسره جاروب می‌کرد. ملت افغان می‌پندشت با گذشت زمان، تمام جنایتکاران به جنایات خویش اعتراف کرده و دیگر در امور سیاسی مداخله نخواهند کرد؛ همچنان نمی‌باشد مایل به قدرت می‌شلند، اما کسی از تجربیات گذشته عبرت نمی‌گیرد؟

مردم‌سالاری نو، روی بال هوایی‌های بی ۵۲ امریکایی و توسط دسته‌های جهادی و الحادی، وارد کشور شده است. بار دیگر سوء استفاده می‌شود. مردم‌سالاری را به معنی هرج و مرج، سازش و ائتلاف انگاشته اند. از این فضا برای ادامه‌ی جنایات گذشته استفاده می‌شود. باز هم تنظیم‌هایی ایجاد شده اند. بار دیگر جبهه سازی شده است. در این نوبت، عیان و نهان، ائتلاف‌های پوسیده، رشت و ناپاک بروز می‌کنند. ارزش‌ها و معیارات گذشته تغییر یافته اند. رقص به ساز روز، مود شده

است. ملحد قبلی، مجاهد امروزی می‌شود و مجاهد امروزی، سر از گریبان محلدان بیرون می‌کند.

آدم، در شگفت می‌ماند این همه رفت و آمد و این همه تغییر، برای چه بودند؟ آنان فکر می‌کنند مردم به اثر ائتلاف‌ها، جنایات گذشته‌ی شان را فراموش می‌کنند؟ نخیر، هیچگاه چنین نیست! هرازگاهی که برای نیت سوء‌گرد می‌آیند، به قدرت الله (ج)، جنایات شان آشکارتر می‌شود.

وقتی ائتلافی رسانه‌ی شده است، همان زمان، گورهای دسته جمعی افغانانی کشف می‌شوند که از سوی جنایتکاران چپی و راستی در دشت چمته، در مزار شریف و یا در سایر مناطق، کشته شده بودند. جنایت جنایت است و پنهان نمی‌ماند. هر قدر بکوشند، باز هم کوه با کاه پنهان نمی‌شود، اما شرم در این است کسانی که زاده‌گان هفتم و هشتم ثور شمرده می‌شوند، با وجود گذشته سیاه آن‌ها، این روز‌ها را با خون ملت و در مراسم شاندار تجلیل می‌کنند. شرم آورتر این که این روز‌ها از سوی حکومت انتخابی و با پول بیت‌المال که حق مردم، بیوه‌گان، یتیمان، صغیران، معلولان و معیوبان، خوار و غریب است، تجلیل می‌شود.

آیا حکومت انتخابی، حق دارد پول بیت‌المال، به خصوص سرمایه‌ی شهریان کابل را در روز‌های خونین و سیاه مصرف کند؟ در ایامی که حق زنده‌گی برادران، فرزندان، همسران، پدران و کودکان ما را گرفته اند.

آیا آقایانی که در هشتم ثور به قدرت رسیدند، خود شان هم به این روز وفادار مانده اند؟ اگر وفادار اند، چرا با کمونیستانی چون سید محمد گلاب زوی، نور الحق علومی، عبدالرشید دوستم و سایر آقا صاحبان، جبهه‌ی نامتجانس و غیر مقدس درست کرده اند؟ آیا این جبهه برای آن است تا بالای شهدای کابل و تمام افغانستان تمسخر کنند که چه گونه شما را شیرووار کشیم و چه طور از فرزندان شما، گورهای دسته جمعی درست کرده ایم و اکنون نیز توان داریم دستان خویش را با خون دهان شما شسته، بدن‌های خویش را پاک و جنایات را به نام افتخار، تحمیل کنیم.

نژدیک به یک ماه می‌شود که راه‌هایی در منطقه‌ی چمن حضوری کابل، شب یا هم صبح مسدود اند. به صدها هزار هموطنی که از این راه‌ها می‌گذرند، بر اثر انسداد جاده‌ها، با دشوارهای زیادی رو به رو می‌شوند. آنان یک صدا، فحش‌هایی به حکومت می‌دهند که قابل نوشتمنیستند. نزد مردم پرسشی وجود دارد که آیا مردمانی که چهار اطراف این منطقه و بعد تمام کابل را با خاک یک سان کرده اند، حالا روی خرابه‌های آن‌ها جشن می‌گیرند؟ به این معنی که کسی در گورستان، ساز و سرود خوشی برپا کند.

دولت نتوانست در طول شش سال، چمن حضوری را که محل بازی شهریان کابل است، آباد و سبز کند. اکنون شکل دشت را دارد. هنگام بازی، خاک از آن جا بلند می‌شود. میوند وات و سایر مناطق ویران در جای خود بمانند! بنابراین، به ده‌ها میلیون افغانی که بالای جشن هشتم

ثور هزینه می‌شوند، چرا صورت بگیرند؟ تجلیل از ایام هفت و هشت ثور، پاشیدن نمک روی زخم‌های مردم است.

مردم افغانستان به ریس جمهوری کرزی به این دلیل رای نه داده اند تا روز‌های کودتای کمونیستان و جمعیتیان را تجلیل و پول‌های بیت المال را هدر دهد. اگر در شش سال حاکمیت ریس جمهور کرزی، هزینه‌های تجلیل هشت ثور را محاسبه کنیم، سرمایه‌هایی می‌شوند که توسط آن‌ها، بخش‌های زیاد جاده‌های شهر کابل، به خصوص تمام ساحات ویران و تخریب شده‌ی منطقه‌ی تاریخی جشن، به خوبی و زیبایی آباد می‌شدند. ترانه و جشن در گور‌ها و ویرانه‌های لذت‌دارند.

اگر انسان عاطفی استید، مال کسی را نخورد و نه کسی را کشته اید، حرام را برخود روا مدارید! کسانی که می‌توانند «رقص مرده» نشان دهند، آنانی که می‌توانند شهر کابل را از فراز تپه‌ها ویران کنند، افرادی که به تحریک و حمایت بیگانه، ائتلاف‌های سرخ و سیاه ایجاد می‌کنند، اختیار دارند روز‌های هفتم و هشتم را نیز تجلیل کنند. آنان جامه‌های شرم را از خویش دور افگنده اند و در برابر هر گناهی، معافیت حاصل کرده اند. نفرین و هجو مردم بر آنان تاثیری نمی‌گذارند.

به جای صفاتی ائتلاف، در صفات مردم مظلوم باشید! مردمی که ناگزیر شده اند در شهر‌ها و در خانه‌های خویش، تصاویر قاتلان را نصب کنند، اما نام نگیرند.

اگر جهانیان شکست بخورند؟؛ ترجمه‌ی مصطفی عمرزی

۸۸ /



## یک کرسی ریاست و یک درجن نامزد

یادآوری:

این نوشه، قبل از اولین انتخابات ریاست جمهوری، تحریر شده بود و در همان زمان در شماره ۲-۱۳۸۳ نشریه‌ی «قلمروال»، به عنوان سرمقاله به نشر می‌رسد.

\*\*\*

مقرر شده است انتخابات ریاست جمهوری کشور، به تاریخ هجده میزان، صورت گیرند. تاکنون برای به دست آوردن مقام ریاست جمهوری، هجده نامزد، استاد خویش را تکمیل کرده اند. این اسناد از سوی کمیسیون انتخابات، کامل و دقیق شمرده شده اند. با این وجود، برخلاف قانون اساسی افغانستان و قوانین انتخاباتی، نامزدانی وجود دارند که برای پست ریاست جمهوری مناسب نیستند؛ مانند عبداللطیف پدرام و عبدالحفيظ منصور که حق ندارند در انتخابات ریاست جمهوری و امثال آن‌ها اشتراک کنند؛ زیرا خود را افغان نمی‌دانند. در قانون اساسی افغانستان، حق اشتراک در انتخابات، تنها به افغانان، تفویض شده است.

همزمان با اعلام کمیسیون انتخابات، بیش از ۱۱۵ اعتراض مردم بالای عبدالرشید دوستم، کریم خلیلی و حاجی محمد محقق، وارد شده اند. آنان را به جنایات بشری متهم کرده اند. اسناد زیادی نیز موجود می‌باشند؛ ولی کمیسیون انتخابات در قسمت تطبیق قانون، ناتوان وانمود می‌شود. موضوع را به وزارت امور داخله و ستره محکمه حواله کرده

اند. در آن جا ها نیز مانند شیر چشم پوشی کردند و نوشتند که نی بابا، هیچ خبری نیست! هیچ گناهی مرتکب نشده اند؛ نه کابل را ویران و نه در جنگ های داخلی اشتراک کرده اند. حتی یک سرباز آنان بالای عزت و عفت کسی تجاوز نکرده است. نه بر سر کسی میخی کوییده اند و نه جایی را چپاول و تاراج کرده اند. آنان فرشته گانی اند که از گناه و خطأ، منزه می باشند!

هر دو ارجان، وزارت امور داخله و ستره محکمه، مُهر بی گناهی مجرمان را تصدیق کردند. کمیسیون انتخابات نیز با آغوش باز اعلام کرد: ما مسؤولیت را به دیگران سپردیم! اگر پولیس و قاضی نمی توانند توبیخ کند، ما چه کاره استیم بالای کسی حکم کنیم گنهکار است یا نه؟

بقیه‌ی نامزدان، نه «بد» و نه «خوب» استند. آنان خود را فقط برای شهرت، نامزد کرده اند و می پنداشند: کامیاب که نمی شویم، اما برای تشهیر بد نیست! فردا شاید نامزد برنده، چیزی بدهد. شماری می گویند: با نزدیک شدن انتخابات، به نفع یک نامزد نیرومند، کنار می رویم! چیزی نقد و در آینده هم کرسی مقامی را خواهد داد. به همین دلیل، تعداد نامزدان، به یک درجن رسیده است.

اگر کمیسیون انتخابات، توجه جدی به تطبیق قانون اساسی و قوانین انتخابات، کرده بود، امروزه این همه ازدحام نامزدان برپا نبود. این فهرست طویل، نه تنها دشواری هایی را برای کمیسیون انتخابات فرآهم

آورده و هزینه‌ی انتخابات را بلند می‌برد، بل برای مردم، باعث معضلات دیگر نیز می‌شود.

بعضی برای پیدا کردن نامزد مورد علاقه‌ی خویش در میان هجده تصویر نامزدان، با دشواری‌هایی مواجه خواهند شد. با وجود این که تعداد زیاد نامزدان موفق نخواهند شد رای قابل ملاحظه به دست آورند، ولی آراء را پراگنده می‌کنند. انتخابات به دور دوم می‌رود. بر اثر تعداد زیاد نامزدان، احتمال چنین خطراتی وجود دارند.

از بعضی نامزدان پیداست که با کمپاین انتخاباتی، فقط و فقط دنبال شهرت و بهره‌ی مالی اند. آنان به نیت امتیازات و سایر استفاده‌های مشروع و غیر مشروع، تلاش می‌کنند.

بعضی از نامزدان ضد افغان، ضد اسلام و افغانستان، کمپاین انتخاباتی را فُرصتی خوب و شانس طلایی برای اهداف نادرست می‌شمارند. چنین فرصتی برای چنین افرادی در شرایط عادی، هیچگاه میسر نمی‌شود. با وجود تمام ناملایمات، آرزومندیم ملت افغان از معضلات و دشواری‌ها، به راحتی بیرون شود و دشمنان آنان، بیش از پیش روسیاه و سرافگنده شوند.

اگر جهانیان شکست بخورند؟؛ ترجمه‌ی مصطفی عمرزی

۹۲ /



## بُرش چهارتراش

یادآوری:

این مقاله در شماره ۱-۱۳۸۳ شمسی در نشریه «قلمروال» به نشر رسیده است.

\*\*\*

نظام‌های زیادی گذشتند، سلطنت‌های فزونی واژگون شدند، والیان بسیاری بر جا و بر کنار می‌شوند، ولی شکستن بدن ارچه‌ها، از سوی خودی و بیگانه، همچنان جاری است. اکنون نیز تنہ‌های ارچه‌ها افگنده می‌شوند. آن‌ها را در موترهای بزرگ منتقل می‌کنند. هر کسی که از مسوولان آمده‌اند، چه ندار چه ثروتمند، فقط تماشا کرده‌اند.

چوب‌های چهارتراش از برگ‌تمال نورستان بار می‌شوند و در روز روشن از برابر ارگ بی وفای کابل می‌گذرند. مردم‌سالاران، جنگ‌سالاران، جنرالان و مارشالان، آن‌ها را مشاهده می‌کنند، ولی هیچ کسی برای توقف این کاروان کوشش نمی‌کند. چنان چه در ک شده است، بعضی پشت پرده، حتی شریک معامله‌اند.

وقتی از حاکمان ننگرهار پرسیده شود که چرا چهارتراش‌ها را از این مسیر عبور می‌دهند؟ می‌گویند اگر از این جا عبور نکنند، به اسما، مرور و نواپاس می‌برند. بنابراین، بهتر است از این راه بگذرند تا حداقل کابل محصول بگیرد و مفادی هم برای سایر مردم برسد. دیگر این که فرامین بی شماری از سوی حاکمان کابل صادر می‌شوند. در آن‌ها می‌نویسنده: اجازه دهید!

یکی از حاکمان بزرگ کابل، برای تهیه‌ی قبر یکی از نزدیکانش، امر بار صد موتر چهارتراش را داده بود. این که برای یک گور، به چه مقدار چهارتراش نیاز است، کسی چه خواهد گفت؟ افزون بر گورها، به نام مساجد نیز امر بار صد ها موتر چهارتراش داده شده است.

با وجود این که کرزی صاحب در لویه جرگه‌ی اضطراری، خواهان جلوگیری قطع درختان جنگل‌های کنرو نورستان شده بود و این خواست اش را چند بار تکرار کرده، ولی باز هم اجحاف، کاملاً متوقف نشده است. در حالی که قاچاقران، نسبت به گذشته هم وجود ندارند، ولی مصیبت قطع درختان همچنان ادامه دارد. جنگل‌های کنرو نورستان با بُرش خویش به حاکمان می‌گویند آن‌ها را به نوبت، همه بُریده اند!

در کنر به اثر یک والی کاملاً بی سواد جهادی، قطع درختان جنگل‌ها عام شده است. چهارتراش‌ها همچنان انتقال می‌یابند. این مساله باعث شده اگر بعداً کدام والی با سواد نیز حاکم شود، علاقه‌ای به قطع جنگل‌ها نمی‌گیرد.

با آمدن حاکمان دیموکرات و با سواد از غرب نیز تجارت مفرط چهارتراش پایان نیافت. حاکمان نو حتی به نام محصول و درصدی، به آن صبغه‌ی قانونی دادند. محصول، آن بخش چهارتراش است که از طریق گمرک به خزانه‌ی دولت تحويل می‌شود، اما درصد، هدیه‌ی خاص است که از جیب والی کنر تا پایین ترین مقام دولت، به تناسب قدرت، ظرفیت و نیاز، تقسیم می‌شود.

پانزده سال است که برای جنگل‌های نورستان و کنر، منطقه‌ی درآورده «بیرون کردن کهنه و جلوگیری تازه» به کار می‌رود، ولی پانزده سال می‌شود که بیرون کردن کهنه، به پایان نمی‌رسد.

تاجران چهارتراش برای وقایه‌ی حاکمان، فروماهه گی شگفتی آفریده اند: «چهارتراش کهنه را می‌گیریم، اما با تازه‌ها کار نداریم!» در واقع چهارتراش کهنه را می‌گیرند و توام با آن، درختان نو را قطع می‌کنند. مدت بعد، چهارتراش نو، مبدل به کهنه می‌شود. این بازی همین گونه ادامه دارد.

حالا نزد مردم پرسشی خلق شده است که اگر حاکمان به راستی می‌خواهد تجارت چهارتراش متوقف شود، روی کهنه، تازه و همه محدودیت وضع کنند یا فقط یک ماه وقت تعیین شود تا به اصطلاح چارترash کهنه را بیرون کنند. به این گونه، روش‌های کهنه و نو، کاملاً متروک می‌شوند.



## مرد چُست و کار های سُست (گذاری بر سال اول ریاست جمهوری دکتور غنی)

یادآوری:

هشدارها، تبیین و موشکافی استاد یون در بررسی سال اول ریاست جمهوری داکتر اشرف غنی، ارزش نوشه‌ی زیر را بیشتر می‌کنند. تقریباً اکثر گمانه‌ها و اندیشه‌های استاد به حقیقت پیوستند.

به استثنای چند رویداد اتفاقی (مانند عزل عطا)، نگرانی‌های نویسنده‌ی مقاله‌ی زیر به این قناعت جمعی رسید که نشر دوباره‌ی «مرد چست و کار های سُست»، سه سال پس از نشر نخست آن در دنیای مجازی افغان‌ها که بسیار محدود بود، ما را متوجه عمق فاجعه‌ای می‌کند که بر اثر عدم کفايه‌ی حکومت به وجود آمده است.

با نشر دوباره‌ی مضمون «مرد چست و کار های سُست»، به مردم فراخوان می‌دهیم که در قبال ناهنجاری‌های روزتاروز در حال حاد شدن، جدی‌تر شوند. حکومت غیر قانونی وحدت ملی به فاجعه‌ی حکومتداری تاریخ افغانستان مبدل شده است و از همه بدتر، منشای بسیاری از مشکلات، کسانی اند که به اعتماد، باور‌ها، آراء و حقوق ما پشت می‌کنند.

\*\*\*

در اول جوزای سال ۱۳۹۴، یک سال حاکمیت دکتور غنی پایان یافت. بر اساس حکم ماده‌ی «۶۱» قانون اساسی:

«وظیفه‌ی ریس‌جمهور پس از انتخابات در اول ماه جوزای سال پنجم، به پایان می‌رسد. قبل از پایان کار ریس‌جمهور، انتخابات برای تعیین ریس‌جمهور نو در مدت ۳۰ الی ۶۰ روز انجام می‌یابد.»

اگر قانون اساسی را در روشنایی و محتوای این حکم، در نظر آوریم، وظیفه و مدت کار ریس‌جمهور غنی در اول جوزای سال پنجم به پایان می‌رسد. اگر پیش از این تاریخ محاسبه کنیم، از حاکمیت او، یک سال تمام و یا هم بیشتر گذشته است. البته از رهگذر عملی از مدت حاکمیت او (۷ میزان ۱۳۹۳) از روز حلف وفاداری، هشت ماه یا «۲۴۳» روز گذشته است، اما قانون، این زمان را محاسبه نمی‌کند. حساب قانون، قانونی است و ناگزیری‌ها و معاملات سیاستگران، مربوط کفايت خود آنان می‌شود. قانون به کسی وقت نمی‌بخشد؛ نه کسی را از خود می‌کند و نه با کسی دشمنی دارد.

اکنون دکتور غنی برای تداوم حاکمیت خویش، چهار سال یا «۱۴۶۰» روز دیگر دارد. تمام زمان هدر رفته‌ی او، ۲۰ درصد را می‌سازند؛ ۲۰ درصد وقت ضایع شده است، اما ۲ درصد کار‌ها، انجام نیافته‌اند. اگر از «۱۴۶۰» روز، روز‌های جمعه و پنجشنبه، روز‌های متفرقه‌ی رخصتی، هنگام سفر‌های بیرونی، ساعت‌های اضطراری، هنگام مریضی و سایر اوقاتی را که تعیین شده نمی‌توانند، از زمان یاد شده (۱۴۶۰ روز) بیرون کنیم، تقریباً «۹۰۰» روز کاری دکتور غنی باقی خواهند ماند. اگر در مدتی که باقی مانده است، سرعت حکومت چنین باشد، از عهده‌ی ۲۰ درصد کار‌ها هم بیرون نمی‌شود.

اکنون اگر به عنوان یک افغان و مسلمان، قانوناً دوره‌ی گذشته‌ی دکتور غنى را ارزیابی نکنیم و از بیان حقیقت و واقعیت ابا ورزیم، در برابر خدا (ج) و ملت مظلوم، خاموش خواهیم ماند. بنابراین در این جا می‌خواهیم به کار‌های شده، ناشده، دشواری‌ها و کاستی‌ها، مکشی کوتاه داشته باشیم.

وعده‌ها:

نامزد گذشته و رئیس جمهور کنونی، دکتور اشرف غنى، دو گونه وعده کرده است: پیش از انتخابات و بعد از آن. وعده‌های پیش از انتخابات، نه فقط عملی نشدند، بل تا اندازه‌ی زیاد، بر خلاف آن‌ها نیز عمل شد. طبیعی است که وعده‌های پیش از انتخابات، همسویی عملی-اجرایی نمی‌توانستند داشته باشند. در دنیا، محدود نامزدانی وجود دارند که تمامی وعده‌های خویش را نکته به نکته و صد درصد عملی کرده‌اند؛ اما چنین مثال‌هایی نیز به ندرت یافت می‌شوند که نامزدی، مسیر خلاف وعده‌های خویش را برگزینند:

«حکومت ایتلافی نخواهم ساخت؛ شرکت سهامی نمی‌سازم، زورسالاران را از میان می‌برم، قانون را حاکم می‌سازم، فساد را برمی‌چینم، در خوان مردم تغییر خواهم آورد، نظام عادلانه خواهم ساخت، برای مردم اشتغال زایی خواهم کرد، این را می‌کنم و آن را می‌کنم... و اگر این کار‌ها را انجام ندادم، مرا آزمون کنید! در صد روز آزمون می‌دهم. اگر کاغذم سفید بود، ناکامم کنید!» و ده‌ها وعده‌ی دیگر.

این‌ها، وعده‌های پیش از انتخابات بودند، اما وعده‌های پس از انتخابات:

«کاینه را در دو هفته معرفی می‌کنم... در یک ماه معرفی خواهم کرد»، اما سخن به نصف سال رسید و باز هم تکمیل نشد. «برای معلمان طی شش ماه، نمره خواهم داد... این کار را در ۳۰ روز انجام می‌دهم، کار دیگر را در ۶۰ روز انجام خواهم داد، جلو قاچاق را می‌گیرم، جلو قاچاق سنگ‌های قیمتی هرات به ایران را خواهم گرفت، سرپرستی را پایان می‌بخشم، فردا پایان خواهم بخشید»، حرف به یک سال رسید، اما سرپرستی پایان نیافت.

پس از حاکمیت طالبان، کسانی که به نام نیز سرپرست مانده بودند، دارای قدرت کامل بودند.

در تاریخ دنیا، این حکومت (ریاست غنی)، اداره‌ی بی‌مانندی است که چنین بی‌سرپرستی غیر قانونی را سپری می‌کند. ریس جمهور در موقعی است که توانایی برکناری مسوولان را دارد، اما گماشته نمی‌تواند. او سر قومدان اعلیٰ قوای مسلح است، اما قومدان امینه‌ی یک ولسوالی را نمی‌تواند تعیین کند. نه تنها قدرت کاملی در تعیینات ندارد، بل افرادی که با حکم او، گماشته شده‌اند، توسط ریاست اجراییه، از کار برکنار می‌شوند. بهترین نمونه اش، شکریه بارکزی برای کمیسیون اصلاحات انتخاباتی و آقای حلیمی برای ریاست اجراییه‌ی ستره محکمه بود که پیش از اشغال وظیفه، برکنار شدند و امثال‌الم.

در مبارزه علیه فساد، پیشرفت اندکی صورت گرفت که بررسی دوباره‌ی پرونده‌ی فساد «کابل بانک» و ارزیابی قرارداد‌های وزارت دفاع اند، اما فساد گسترده‌ای که در رگه‌های دولت از گذشته در جریان است و در این دوره نیز بر اثر سرپرستان و بی مسوولیتی، اشکال مختلف را اختیار می‌کند، برای جلوگیری از آن، نه فقط پیشرفت مثبتی صورت نگرفت، بل ریشه‌های فساد، عمیق تر شده اند.

قانون:

در افغانستان، رسم سیاسی است کسی که شعار می‌دهد، قبل از همه در مقابل شعار خویش می‌ایستد. دکتور غنی نیز زیادتر از همه شعار قانونیت داد، اما بیشتر از هر کسی چشم پوشی بر قانون را اختیار کرده است.

هنگامی که دکتور اشرفی غنی احمدزی، حلف وفاداری ریاست جمهوری را ادا کرد، رییس ستره محکمه بر اساس مواد مندرج در قانون اساسی، او را سوگند داد. این سوگند به این گونه است:

«به نام خداوند بزرگ (ج) سوگند یاد می‌کنم از دین مقدس اسلام پیروی و حفاظت کرده، قانون اساسی و سایر قوانین را رعایت و نظارت کنم. از آزادی، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی حفاظت کرده، حقوق و رفاه مردم افغانستان را نگه داشته و با کمک از دربار خدا (ج) و یاری ملت، در راه پیشرفت و آسایش مردم افغانستان، تلاش‌های خویش را جاری نگه کنم.»

پس از ۲۰ - ۱۵ دقیقه‌ی بعد، سوگند خویش را فراموش، قانون اساسی را زیر پا کرده و برای داکتر عبدالله، بر اساس پیمان غیر قانونی از پیش تعیین شده، پُست ریاست اجراییه را ایجاد کرد. این پُست در قانون اساسی وجود ندارد. شاید شماری از آقایان بگویند این، ناگزیری او بود! بحث ناگزیری‌ها جداست و بحث قانون جداست. در اینجا، هر دو، یکی با درخواست پُست غیر قانونی اجرایی و دیگری با منظوری آن، قانون را زیر پا کرده‌اند.

در «۳۶۵» روز گذشته، بیشتر از «۳۶۵» بار قانون اساسی و سایر قوانین زیر پا شده‌اند. شگفت این است که ناقضان قانون، گاهی برای طالبان، رعایت همین قانون اساسی را به عنوان خط سرخ، یاد می‌کنند؛ در حالی که آنان بیشتر از هر شخص یا جریان سیاسی، قانون اساسی را زیر پا و بی اعتبار ساخته‌اند.  
امنیت:

رییس جمهور در آغاز حاکمیت خویش گفته بود، توجه بسیار وی بر امور امنیتی خواهد بود. هنگامی که با وجود توجه او، امنیت خراب شد، گفت: تمام توجه شش ماه اول ریاست من، مربوط ارتباطات خارجی بود.

امنیت، به حدی خراب شده است که طالبان یا در کل مخالفان، از جنگ‌های چریکی به جنگ‌های منظم جبهه‌یی رو آورده‌اند. جراحات و تلفات اتباع و نیروهای نظامی نیز نسبت به گذشته، چند

برابر افزایش یافته‌اند. اکنون کم از کم «۴۰» شهر کوچک و بزرگ  
زیر تهدید شدید خطرات امنیتی قرار دارند.

اقتصاد:

شاه بیت کمپاین دکتور غنی، انسجام اقتصادی و استراتئی آن بود. با وجود این که در منشور چاپ شده‌ی او، این بخش آشکار نبود، اما در سخنان اش بسیار یاد می‌شد. مردم نیز به او به نظر کارشناس اقتصادی می‌نگریستند و همسو با وعده‌های او فکر می‌کردند در واقع در خوان آنان تغییری رونما می‌شود؛ تغییر رونما شد، اما تغییر منفی.

دکتور غنی پس از پیروزی، نه تیوری اقتصادی ارائه کرد و نه هم برای اقتصاد بهره‌ور، گامی برداشت. فرار سرمایه‌ها همچنان ادامه دارد و کمک‌های خارجی، روز تا روز کمتر می‌شوند. فقط در دو سفر امریکا و چین، وعده‌ی کمک‌ها داده شد، اما عملاً تحقق نیافته‌اند.

حکومت کنونی از رهگذار پروژه‌های انجام شده‌ی نظام گذشته، از شرکت‌هایی مبلغ ۵۰۰ میلیون دالر قرضدار است و کسر بودجه دارد. ارز افغانی، ۵ درصد ارزش خویش را در برابر دالر امریکایی از دست داده است. از ذخایر ۵ اعشاریه ۷ میلیارد دالری «د افغانستان بانک» در طول یک سال، ۸۰۰ میلیون دالر برای ثبات پول افغانی، هزینه شده است، اما این ثبات تا کنون نیز تامین نشد.

اشغال:

دکتور غنی در قسمت اشتغال زایی نیز وعده‌هایی کرده بود که کم از کم، یک میلیون شغل را به میان خواهد آورد. این شغل‌های فقط به

میان نیامدند، بل بیشتر از ۱۰۰ هزار افغان، کارهای خویش را از دست دادند؛ حتی در آن ادارت دولتی که بیش از چهار هزار پُست خالی بودند، بر اثر اختلافات، کسی جذب نشد. روند بی کاری به سرعت رو به جلو است. این روند، تاثیر بسیار منفی بر جامعه‌ی افغانی خواهد داشت.

#### ارتباطات جهانی:

با وجود آن که دکتور غنی گفته بود طی شش ماه نخست، تمرکز بیشتر روی ارتباطات خارجی خواهد بود و بعد از آن بر امور داخلی توجه می‌کند، اما این ارتباطات آن قدر موثر نبودند تا برای افغانستان، عملاً بهره‌ی اقتصادی آورده و یا مسیر مسدود کمک‌ها را باز کنند. ارتباطات غیر سنجیده با پاکستان و بی اعتمادی نیز باعث شد تا شماری از متحدین طبیعی افغانستان، خودشان را در حاشیه حس کنند.

#### متحدین طبیعی:

در طول یک سال گذشته، پس از حلف وفاداری، ریس جمهور اشرف غنی، شمار زیادی از متحدین طبیعی خویش را از دست داد. جای آنان را چاپلوسان و افراد مختلف تنظیمی اشغال کردند. این کار سبب شد تا ریس جمهور در مقابل حریف دولتی خویش، موقف قوی گذشته را از دست دهد. بنابراین، رقیب اش بر کاستی‌ها و ضعف‌وی آگاه شده و نفوذ خویش را وسعت بخشیده است. این مساله باعث شد تا دو منبع سیاسی قدرت حکومتی به میان آیند: یکی اشرف غنی است که قدرت قانونی دارد، اما عملاً ضعیف است و یا هم توان اجراءات را ندارد. منبع

دوم، داکتر عبدالله، رئیس اجراییه است که قدرت قانونی ندارد، اما عملأً قدرت مند است. او صلاحیت ویتو دارد و صلاحیت‌های قانونی دکتور غنی را فلچ می‌کند. در مدتی که گذشت، منابع عملی و قانونی دولت و حکومت، در حال تصادم بودند. بنابراین، از ارائه‌ی خدمات قابل ملاحظه‌ی عامه، عاجز آمده‌اند.

برخورد اجتماعی:

دکتور اشرف غنی، شمار زیادی از متهدان طبیعی، غیر طبیعی و کارمندان اداری را بر اثر برخورد زشت خویش از دست داده است. رفتار ذاتی، اجتماعی و شخصی او برابر با معیار‌های حکومتی، اجتماعی، ارزش‌های اسلامی و اخلاقی ما نیست. دکتور اشرف غنی، فقط بر اساس رتبه‌ی دولتی، فوقيت قانونی دارد، اما بر اساس معیار‌های انسانی و افغانی و برابر با مصدق شعار خودش: «هیچ افغان از هیچ افغانی کمتر نیست و هیچ افغان از هیچ افغانی برتر نیست»، بر هیچ افغانی ویژه‌گی فوقيت ندارد؛ اما رفتار و کردار کاری و روزانه‌ی او چنان است که فقط کسانی می‌توانند با او کنار بیایند که کرسی و مقام را نسبت به حیثیت خویش، ترجیح می‌دهند. تعدادی بر اثر رفتار ناهنجار او، راه خویش را جدا کردند و این روند همچنان ادامه دارد.

مدیریت کوچک:

اوقات زیات رئیس جمهور غنی بالای مسایل کوچک، هدر می‌روند. نخستین فعالیت یا کار خویش را از جنجال با آشپزان آغاز کرد. بر همین گونه در مسیر چه گونه‌گی ارزیابی چای ماموران پایین رتبه‌ی

ارگ، به مسایل کوچک افتد و تا سطح ولایات، آن‌ها را تعقیب کرد. این کار باعث شد رئیس جمهور، مصروف خوانش نوشته‌های کم ارزش شود. بنابراین کار‌های بزرگ و مهم کشور، حاشیه‌یی شدند. او از ملازمت وزیر و اخذ آزمون از تمام افراد، چه گونه‌گی وقت و مدیریت کاری رئیس جمهوری را بیان می‌کند که در سایر کشورها، همانند نداشته و نه امکان دارد.

### طرح و آزمون:

دکتور غنی، وعده کرده بود که برای انکشاف کشور، طرح دارد؛ راه نظام عادلانه را می‌شناسد و منشور پیشرفت کشور را تهییه کرده است و اگر توانایی تطبیق اش را نیافت، می‌توانیم در مدت ۱۰۰ روز از او آزمون بگیریم. اگر پارچه اش نادرست بود، ناکامش کنیم! اشرف غنی هیچ گاهی در ۱۰۰ روز و حتی در «۳۶۵» حاضر نشد برای یک معلم بی طرف، آزمون دهد و حتی قادر نشد طرح نوشتاری ارایه کند، اما اکنون از همه طرح می‌خواهد؛ از ملازمت وزیر، هر کسی که گماشته می‌شود، برایش می‌گوید: طرحت را بیاور! از این آشکار است که نه اشرف غنی، نه رئیس اجراییه و نه هم دسته‌های متضاد اداری کنونی، طرحی دارند تا برای وزیر، معین، رئیس و ملازم ارایه کنند.

در کشور‌های موفق، اگر نامزدی برنده می‌شود، موازی با طرح خویش، به زودی امور نظام را سهولت می‌بخشد، اما در اینجا، رهبران نظام، از ماموران طرح می‌خواهند. بنابراین، چه کسی وجود دارد تا این قدر طرح را بخواند و برای نویسنده‌گان، پاسخ رد یا تایید دهد.

چنین بهانه‌هایی شانه خالی کردن از مسؤولیت و ضیاع وقت است. هیچ کسی نیست از وی بپرسد و برایش بگویید: طرح تو چه شد؟ بدء تا تطبیق کنیم! شرکت سهامی:

اکنون در میان مردم ما، حرف شرکت سهامی اشرف غنی، بسیار رایج است، اما در مدت سپری شده، عملی در جهت رفع آن صورت نگرفت. در شرکت سهامی، سخن از چه گونه‌گی مقیاس مشارکت است. در این سیستم کسی که ده درصد پول سهام را می‌پردازد، سهم وی نیز به همین اندازه می‌باشد، اما در این شرکت سهامی که از هفت سهامدار، درست شده است، با در نظر داشت سطح قدرت و آرای انتخاباتی که سهم چه کسی کم، از چه کسی زیاد و از چه کسی در حد صفر است، آشکار نیست؛ هر چند احمد ضیاء مسعود به شمار چند انگشت، از پنجشیر رای آورد، اما وزن اش در حکومت نسبت به میلیون‌های رای خوست، پکتیا و پکتیکا، بیشتر است.

دره‌ی پنجشیر و شورای نظار پیشین از چند مسیر در دولت، صاحب امتیازات زیادی شده اند (از همه نیمه نیمه، از بی‌بی یک نیمه). شمار زیاد آنان از گذشته در چوکی‌های اهدایی نشسته بودند. شمار دیگر آنان از طریق احمد ضیاء مسعود، شماری از طریق داکتر عبدالله و شمار دیگر آنان از طریق «تفکر ملی» آقای متفکر، افزون بر امتیازات گذشته، سهم و امتیازات دیگری یافته اند. چنین بی‌عدالتی، ادامه‌ی بی‌عدالتی‌های گذشته است. این کار، بیشتر مفهوم شرکت سهامی را تعمیم می‌

دهد. اکنون مردم، به این شرکت سهامی، حکومت هفت سر و شماری «اژدهای هفت سر» می‌گویند که بر شانه‌های ملت مظلوم نشسته است. سرپرستان:

پیش از این نیز از سرپرستان، یادآوری کرده‌ام. سرپرستی طولانی، باعث شد تا هیچ کارمند دولتی، برای کار بهتر رضایت نداشته باشد. شماری یک جانبه دست به فساد زدند و فکر کردند که بدون آن نیز از کار برکنار خواهند شد. شمار دیگر، احساس مسؤولیت را از دست دادند و تعداد دیگر، دست از مبارزه‌ی ضد نیرو‌های مخالف کشیدند. در کل، تمام سیستم دولتی، به بیماری بی‌حسی و بی‌مسئولیتی آغشته شد. به هزاران کار معلق شده‌اند.

هنگامی که روند سرپرستان ادامه یافت و ماموران بلندرتبه و پایین رتبه آگاه شدند که رئیس جمهور در جاده‌ی یک طرفه روانه است و فقط صلاحیت انفکاک و تعیین سرپرستان را دارد و در تعینات جدید، راحت نیست، مشکلات بیشتر شدند.

شخصیت‌ها:

هر قدر هم اگر دکتور اشرف غنی و داکتر عبدالله برای «حکومت وحدت ملی»، صحبت از هم‌صدایی، صمیمیت و اتحاد کنند، واقعیت این است که اینان از دو گروه متضاد، حکومت درست کرده‌اند. هر تیم نیز در میان خود، مجموعه‌ای از اضداد اند، اما در کنار این، تیم عبدالله، افزون بر ایدیالوژی گذشته، برابر با تقاضای زمان، خودش را عیار می‌کند؛ قوی، ماهر، چالاک، و افراد گوناگونه زورسالار در آن

وجود دارند و از جرات منفی نیز بهره مند استند، اما کسانی که به نماینده‌گی از غنی، گماشته می‌شوند، اکثراً خاموش، سست دهان، جامانده، بی‌جرات، آفت رسیده و اشخاصی اند که آماده‌ی پاسخگویی به جانب مقابل نیستند. به شمول شخص غنی در تمام تیم وی، کسی به چشم نمی‌آید تا در برابر چرندیات قوماندان عطا محمد نور بایستد و به وی پاسخ قانونی دهد.

تناسب:

در این شکی نیست که ایجاد پست اجراییه، عمل آشکار ضد قانون اساسی و پنجاه درصد سهم برای طرف مقابل نیز عمل غیر قانونی و تلاشی بر ضد وحدت ملی بود؛ هرچند این حکومت (حکومت وحدت ملی) با این نام نامیده می‌شود، یعنی کلمه‌ی «حکومت» در آن قید است، نه «دولت»، اما رقیب دکتور غنی در تمام دولت، در قضا، سارنوالی، ادارات مستقل و انتصاب اعضای مشرانو جرگه نیز خواهان سهم است، اما از سوی دکتور غنی، هیچ کسی نیست برایش بگوید، به محتویات پیمان غیر قانونی (حکومت وحدت ملی) مراجعه شود.

هنگامی که سهم پنجاه درصد برای هر دو جانب رقیب در حکومت پذیرفته شد، باید هر جانبی طرفداران جدید خویش را معرفی می‌کردند. این تقسیم در حالی بود که داکتر عبدالله پیش از این، ۷۰ درصد در حاکمیت سهم داشت که دکتور غنی، نه فقط توان حذف آن را نداشت، بل امکان تقرر سریع حامیان خویش را نیز ندارد. او در جایی که فرصتی میسر شد، نیز اغماض کرده است. به گونه‌ی مثال، تقرر

وزیر دفاع، صلاحیت غنی بود. هر کسی را که او می‌خواست، می‌توانست بیاورد، اما محاسبه‌ی او آن قدر ضعیف بود که لوی درستیز آماده و در چوکی نشسته را حذف وی را نامزد وزارت دفاع کرد که بعدتر موفق نشد او را در ولسی جرگه نیز کامیاب کند؛ در نتیجه، هم کرسی وزارت دفاع و هم کرسی لوی درستیز از دست اش بیرون شدند. به این گونه به شخصیت محترم آقای شیر محمد کریمی هم زیان وارد شد. در تفاهم دوم، عبدالله، کرسی لوی درستیز را اشغال کرد و وزیر دفاع برای غنی ماند. این که او خواهد توانست گزینه اش را موفق سازد، مساله‌ی بعدی است.

سهم غنی در حکومت باز هم روی سرور دانش، دوستم، احمد ضیاء مسعود و دیگران تقسیم شده است که در اخیر، چیز زیادی برای وی باقی نمی‌ماند. سهم عبدالله، همانند غنی است، اما به تناسب غنی، هم‌صدایی دارند و حضور گذشته‌ی آنان در حکومت، زیاده از اندازه است.

در داخل حکومت، بحران کامل وجود دارد. عدالت و مساوات، هر دو دیده نمی‌شوند. این‌ها، اشتباهات دکتور اشرف غنی بودند که از یک فرد قاطع و چُست، شخص سُست و بی‌اراده ساختند؛ شخصی که روز تا روز حیثیت و اعتبار مردمی خویش را از دست می‌دهد.

حالا به این برمی‌گردیم که هرچه قدر روی کاستی‌های حکومت صحبت کنیم، باز هم بخش زیاد کاستی‌ها پایان نخواهند یافت. کاستی

در همه جا وجود دارد. به اصطلاح عوام «مادر کلان در مرض خود، امراض دیگر دارد»، اما بایایید به راه حل بیاندیشیم!  
چند راه حل و چند پیشنهاد:

شکی نیست که این حکومت، بسیار ضعیف و متزلزل است و تاب اعتراضات و مظاهرات بسیار و خیزش‌های مردمی را ندارد. باید تلاش شود با حکومت همکاری کرد تا از حالت شکننده بیرون ببرود. فعلاً هیچ بدیل خوب دیگر دیده نمی‌شود. یک حکومت ضعیف و ناتوان، بهتر از هیچ است. ما، تجربه‌ی نبود حکومت را دیده‌ایم. باید آن تجربه تکرار شود. بنابراین تلاش شود از طریق راه‌های ممکن، حکومت متزلزل و ضعیف را به حکومت محکم و قوی مبدل کرد.

هر چند رئیس جمهور غنی و رئیس اجراییه، کار‌های غیر قانونی بسیاری کرده‌اند، اما باید متعهد شوند بیش از این به اعمال غیر قانونی دست نزنند. هر دو باید روی گماشتن افراد بی‌طرف و حرفة‌یی، به ویژه در ارگان‌های امنیتی، قضایی، انتخاباتی و عدلی توافق کنند.

رئیس جمهور باید رفتار اجتماعی و شخصی خویش را با فرهنگ افغانی، معیار‌های اخلاق اسلامی و با ساختار‌های اجتماعی کشور عیار سازد؛ مردم و متحдан کاری خویش را در آغوش گرفته، بر اساس حاکمیت قانون، به شمول خودش‌الی ماموران کوچک، با همه یک سان برخورد کند. در حکومت و سایر امور سیاسی، اشخاص موثر مردمی را وارد کرده و دولت را صبغه‌ی انجویی ندهد. باید ساختار انجویی را بیرون از حکومت نگه دارد. باید وقت خویش را صرف

مسایل خورد و جزیيات کند. باید یک جا با ریس اجرایی خویش، در جست و جوی جلب کمک‌ها باشد. در عوض تغیر نظام، به استحکام آن توجه کند. در شورای صلح، اصلاحات کامل ایجاد کند. کمیسیون انتخابات و سکتور امنیتی را به معنی واقعی آن، بی طرف ساخته و عاری از ناهنجاری‌های تنظیمی کند. باید جلو هرگونه تهدیدات جنگ سالاران را گرفته و در تقرر نسل دوم آنان، به شدت احتیاط کند. باید جلو زور سالاران حکومتی را بگیرد.

پیشنهاد‌هایی همانند، می‌توانند به نظم و دوام این حکومت سُست ائتلافی و هفت سر، کمک کنند، اما اگر حکومت کنونی با همین بدنه و محتوا، جلو برود، امکان اندکی وجود دارد عمر خویش را تداوم ببخشد. و ما علینا الالبلغ

شرح تصویر:

کودک روی دوش ریس جمهور، راضی به نظر نمی‌رسد. از حالت چهره اش معلوم می‌شود که مشوش است.





## معرفی مصطفی «عمرزی» (نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ در کابل.
- فارغ از «لیسه‌ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸.
- فارغ به سویه‌ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنخی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲.
- دارنده‌ی گواهینامه‌ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه‌های آموزشی شبکه‌ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسؤول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسؤول ارزیابی نشرات، مسؤول طرح و ارزیابی و مسؤول واحد فرهنگی در نهاد‌ها و رسانه‌هایی چون اتحادیه‌ی ملی ژورنالیستان افغانستان، اتحادیه‌ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان، انجمن شاعران و نویسنده‌گان افغانستان،

هفته نامه‌ی «قلم»، تلویزیون<sup>۱</sup>، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه‌ی «بنیان اندیشی» ( منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه‌ی «سرخط»، مجله‌ی «اوربند»، گاهنامه‌ی «تحریک»، وب سایت «ټول افغان»، وب سایت «ټول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا<sup>۲۴</sup>»، وب سایت «تائد»، وب سایت «روهی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه‌ی افغان» و واحد تولید «آمو فلم».

### آفرینش‌های کاری-فرهنگی

برنامه‌ها و فلم‌های مستند تلویزیونی:

۱- برنامه‌ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون «باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه‌ی.

۲- برنامه‌ی مستند تاریخی «آینه‌ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸ قسمت ۲۴ دقیقه‌ی.

۳- برنامه‌ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴ دقیقه‌ی.

۴- فلم مستند «سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.

۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده‌گی مرحوم فقیر فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

### تخلیقات:

۱- صحبت‌های مغاره نشینان (طنزی)- منتشر شده است.

۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی- اجتماعی)- منتشر شده است.

۳- مرز و بوم (تاریخی).

۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان)- منتشر شده است.

- ۵- سخن در سخن (معرفی کتاب‌ها).
- ۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از ۱۹۰۰ تا ۲۰۰۰ میلادی) - منتشر شده است.
- ۷- افغاننامه (مشاهیر افغان) - منتشر شده است.
- ۸- پشتون‌ها (تحلیلی) - منتشر شده است.
- ۹- رسانه‌ها، مدیریت و نوسان‌ها (رسانه‌ی بی).
- ۱۰- در هرج و مرچ زیستن (سیاسی - اجتماعی).
- ۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).
- ۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه‌ی سرخط) - منتشر شده است.
- ۱۳- با زبان دری (تحقیقی - تحلیلی) - منتشر شده است.
- ۱۴- روزگار (نوستالژی).
- ۱۵- پاسخ (واکنش‌ها).
- ۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۷- ارتجاع و مرجع (انتقادی).
- ۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).
- ۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).
- ۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).

جزوه‌ها:

- ۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).

- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه‌ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).
- محمد نادر «نعم» (زنده گی و برنامه‌ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:

- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ تا امروز) - منتشر شده است.

گردآوری‌ها:

- زمانی که مفاخر ناچیز می‌شوند (تنقید تاریخی) - منتشر شده است.
- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان) - منتشر شده است.
- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).
- در متن مدعای اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).
- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه) - منتشر شده است.
- مُنْحنی تاریخ (تنقید کوروش و سلسله‌ی هخامنشی) - منتشر شده است.
- آریاییسم (تنقید پدیده‌ی آریایی) - منتشر شده است.
- پور خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیرار) - منتشر شده است.
- دری افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه‌گی‌های آن) - منتشر شده است.

۱۰- آین‌های سخیف (تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی) - منتشر شده است.

۱۱- کتاب نامه‌ی من (پیرامون زنده‌گی و کارنامه‌ی مصطفی عمرزی).

۱۲- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده‌ی معروف به ستمی).

۱۳- آرکاییسم (تنقید باستانگرایی) - منتشر شده است.

۱۴- معنی (گزیده‌هایی از سخنان اندیشمندان).

۱۵- محوطه‌ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).

۱۶- رسالت ملی (کارنامه‌ی محمد طارق بزرگ).

ترجمه‌ها:

۱- تا حصار پنتاگون (سفرنامه‌ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.

۲- رسانه‌های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.

۳- ساختار هندسی شعر پشتون: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.

۴- انگیزه‌های فرار نخبه‌گان حرفه‌یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.

۵- تخت دهلی را فراموش می‌کنم (سفرنامه‌ی هند): محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.

۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.

۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.

- ۸- درست نویسی پشتون: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۰- در قلب کرمین (سفرنامه‌ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
- ۱۲- اساسنامه‌ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.
- ۱۳- اساسنامه‌ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
- ۱۴- اساسنامه‌ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۵- مرامنامه‌ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۶- ناگفته‌های ارگ: محمد اسماعیل «یون».

همکاری‌های فرهنگی با دیگران در تهیه‌ی کتاب‌ها، فلم‌ها و برنامه‌ها  
کتاب‌ها و نشریات:

«سایه بان بی سایه»، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد  
و خط دیورند»، «پشتونستان»، «پژواک؛ زنده‌ی جاویدان است»، «منار  
نجات»، «حکمیت انگلیس در سیستان»، «زنده‌گی امیر دوست محمد خان-  
جلد اول» و «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری).  
فلم‌ها و برنامه‌های تلویزیونی:

«مستند باختر» (برنامه‌ی تاریخی)، برنامه‌ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله‌ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده‌گی شهید عبدالحق). تاییدات فرهنگی - مدنی:

- ستایشنامه‌ی «پوهنځی ژورنالیزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ ش.
- ستایشنامه‌ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ ش.
- ستایشنامه‌ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ ش.
- ستایشنامه‌ی «مشرانو جرگه‌ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ ش.



# If The World Community Failed Down ?

By :  
M.Ismael Yoon

Translated into afghan dari by:  
Mustafa Omarzai